

دومین

گاهنامه سیاسی - اجتماعی | شماره ۵ | بهمن ۱۴۰۰ | قیمت: ۲۰۰۰ تومان

اصالت فایده و فایده گرایی

تاثیر فایده گرایی بر مردم سالاری | صفحه ۱

بی پولی و آموزش حداقلی

نقش آموزش و پرورش | صفحه ۵

پاتریمونیالیسم و انگاره

حذف مردم از سیاست

بررسی پاتریمونیالیسم | صفحه ۱۰

از قانون اساسی راست

تا قانون اساسی چپ

خلاصه نشست تحکیم اندیشه | صفحه ۱۵

جامعه و امکان زیست زنانه

گزارش مناظره روز زن | صفحه ۲۰

« اگر میبینیم پیر و علی و کسی که برای علی
اشک میریزد و کسی که محبت علی در قلبش
موج میزند، سر نوشتش و سر نوشت جامعه اش
در دناک است، معلوم است که علی را نمی
شناسد و تشیم را نمیفهمد، هر چند که ظاهراً
شیمه باشد.»

دکتر علی شریعتی



شناسنامه نشریه



صاحب امتیاز | انجمن اسلامی دانشجویان
دفتر تحکیم وحدت دانشگاه تبریز

مدیر مسئول | زهره پورفرج

سردبیر | امیرحسین اسحقى

هیئت تحریریه | ندا جلیلووند/ امیرحسین حیدری/
عرفان خیرخواه/ مهدی فرخی/ صبا قدس/
سجاد مقید/ مینا میرخضری

طراحی و گرافیک | مهسا اعتمادی رسولی

راه های ارتباطی |

دانشگاه تبریز- ساختمان شهید باکری (امور دانشجویان)
- طبقه همکف- انجمن اسلامی دانشجویان دفتر تحکیم
وحدت

www.iastu-cu.net

@anjoman_eslami_tbz

@anjoman_eslami_tabrizu

سخن سردبیر

| امیرحسین اسحقى |

خدای عزوجل را سپاس می‌گوییم که توفیق داد که مجدداً کار نشریه‌ی وحدت را از سر بگیریم. ما در دفتر تحکیم وحدت دانشگاه تبریز، سعی داریم در مسیر اعتلای انقلاب اسلامی حرکت کرده و برای سربلندی آن تلاش می‌کنیم؛ همچنین خط مشی ما با دیگر تشکل‌های دانشجویی فرق داشته و دارد. چرا که ما عدالتخواهی و حق طلبی را محدود به جناح‌های مختلف سیاسی کشور نکرده و به معنای واقعی فراجناحی در دیدگاهمان و اندیشه‌مان حفظ کرده ایم؛ چرا که از سیره‌ی ائمه اطهار (ع) و به خصوص مولایمان حضرت امیر المومنین علی (ع) یاد گرفته‌ایم که ظالم ظالم است و فرقی ندارد که کسی از جناح اصول گرا و یا اصلاح طلب باشد اما در قبال جامعه و فاصله‌ی طبقاتی و ظلم ستیزی حساس نباشد و خودش در این بحران‌ها نقشی داشته باشد که لازم است مقابله کرده و آرمان‌های انقلاب اسلامی را یاد آوری کرد و همچنین در طول عمر ۴۳ ساله‌ی انقلاب اسلامی، این جنبش دانشجویی بود که بانی ظلم ستیزی و عدالتخواهی است و همچنان برای تحولات مطلوب و بهبود شرایط فعلی کشور تلاش می‌کند.

و به عنوان کسانی که در حال تحصیل برای آینده بهتر هستند وظایفی نیز دارند و این وظایف صرفاً در این نیست یک برنامه، برای روز دانشجو و امثالهم داشته و از بیت المال بودجه‌های فراوان برای خودش بگیرد و یا تلاش کند با به راه انداختن کارهای تبلیغاتی زرد که مناسب یک تشکل دانشجویی انقلابی نیست، سعی در جذب افراد بیشتری کند، پس رسالت دانشجو در چیست؟ به فرموده‌ی شهید بزرگوارمان دکتر بهشتی: «دانشجو باید به صورت یک عضو به درد بخور، جامعه‌ی خودش را بسازد و نه به صورت یک گروه درس خوانده‌ی تی تیش مامانی خود خواه از خود از خود راضی که توقعات خیلی زیادی هم دارد و یک مقدار معلومات هم که پیدا کرده و بعد از فراغت از تحصیل بیاید و خود را به جامعه تحمیل کند و سربار شود، بگوید آری مرا استخدام کنید و من لیسانسه‌ی بیکارم و دانشجو باید بکوشد ببیند جامعه چه می‌خواهد و چه نیازی دارد؟ خودش را برای تأمین نیازها و ایفای یکی از این نقش‌های مورد نیاز جامعه آماده کند.»

دانشجو درس می‌خواند که چه کار کند؟ برای اینکه عنصر مفیدی برای جامعه باشد یا درس می‌خواند که نمره بگیرد؟ اصولاً دانشگاه باید شوق انگیز باشد، هنوز هم دانشجوی ما درس می‌خواند که امتحان بدهد و نمره بگیرد. وای به حال ما اگر بخواهد این شیوه ادامه داشته باشد. همچنین دانشجو رسالتش در این است که در برابر دردهای جامعه برای همیشه حساس بماند، فقر و محرومیت گودنشینان را دریابد و نه اینکه فارغ التحصیل که شد و یک شغلی که پیدا کرد هر قدر که شغلش بهتر می‌شود حساسیتش کمتر بشود.

نشریه‌ی وحدت، یکی از نشریات اصلی دفتر تحکیم وحدت دانشگاه تبریز است که در این شماره، به موضوعات مهمی همچون فرهنگ غیر مردم سالار نهادینه شده در جامعه ایرانی، خطر طایفه گرایی و حکمرانی قبیله گرایی در مردم سالاری، الزامات فایده گرایی مردم سالاری و بحث عدالت آموزشی و پولی سازی آن در دهه‌های اخیر، پرداخته ایم و امید داریم که مورد توجه شما مخاطبین عزیز قرار گیرد و همچنین به گزارش برنامه‌ها و عملکرد انجمن اسلامی در طول چند ماه اخیر اشاره کرده‌ایم.

فهرست

سخن سردبیر | امیرحسین اسحقى

صفحه ۱

اصالت فایده و فایده گرایی | تاثیر فایده گرایی بر حاکمیت و مردم سالاری

صفحه ۱

در رد و تایید نارضایتی ها | کاستی های حکمرانی و نارضایتی های برآمده از آن

صفحه ۴

بی پولی و آموزش حداقلی | نقش آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی و عدالت آموزشی

صفحه ۵

آموزش برای لغزش اندیشه | بررسی علل و اثرات نابرابری آموزشی

صفحه ۸

پاتریمونیالیسم و انگاره حذف مردم از سیاست | ضدیت ساختار پاتریمونیالیسم با مردم سالاری

صفحه ۱۰

سهم آموزش در ساختار حکمرانی | خلاصه گفت و گوی اینستاگرامی

صفحه ۱۲

خطر قبیله گرایی | آفت ها و معایب طایفه گرایی بر شایسته سالاری

صفحه ۱۴

از قانون اساسی راست تا قانون اساسی چپ | خلاصه برنامه نشست های تحکیم اندیشه

صفحه ۱۵

جامعه و امکان زیست زنانه | خلاصه مناظره از ویژه برنامه روز زن

صفحه ۲۰

مقاله

اصالت فایده و فایده گرایی

تاثیر فایده گرایی بر حاکمیت و مردم سالاری
| سجاد مقید |

یکی از ویژگی‌هایی که در دوران ما رونق گرفته، اصالت فایده و فایده‌گرایی است. در این رویکرد، فایده و سود عینی هر چیز، معتبرترین معیار تشخیص درست و نادرستی آن چیز است. چنین نگرشی مخصوصاً در مسائل سیاسی و اجتماعی چالش‌برانگیزتر نیز می‌شود. برای مثال با معیارهای فایده‌گرایی، هرگز نمی‌توانید با استناد به ارزش‌های اخلاقی و اصول ایدئولوژیک از عدالت اجتماعی یا لزوم مردم‌سالاری دفاع کنید. تنها در صورتی می‌توانید درستی مردم‌سالاری و نادرستی نامردم‌سالاری را اثبات کنید که بتوانید فواید مشارکت فعال مردمی و مضرات حذف مردم از

حاکمیت را تشریح کرده و ثابت کنید در صورت حضور مردم در حاکمیت فواید بیشتری برای جامعه تامین خواهد شد! به بیان دیگر این که ثابت کنید مردم ذاتاً حق تعیین سرنوشت خویش را دارند، کافی نیست. بلکه باید نشان دهید تعیین سرنوشت انسان‌ها به دست خودشان سود و منفعتی دارد! البته اینجا منظور از فایده و منفعت، سوداگری و منفعت‌طلبی شخصی نیست. بنا به اصول فایده‌گرایی (Utilitarianism)، اخلاقی‌ترین کار، کاری‌ست که «سودمندترین گزینه برای طرفین اثرپذیر» باشد، حتی اگر گزینه مذکور ذاتاً امری نادرست بوده و به لحاظ اخلاقی، فلسفی یا ... توجیهی نداشته باشد.

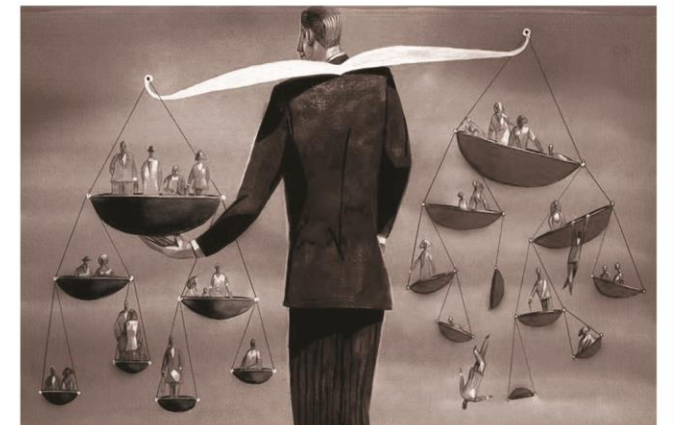
تفاوت این نگرش با منفعت‌طلبی

فردی همین قید «سودمندی برای طرفین اثرپذیر (اینجا دولت و ملت)» است و همین قید، توجیه‌کننده مشروعیت این نگرش است. البته با وجود این قید هم، از این جهت که چه کسی مشخصه‌های فایده‌مندی را تعیین کند؟ منظور از فایده‌مندی دقیقاً چیست؟ از نظر زمانی چه فایده ای (بلندمدت، میان‌مدت یا کوتاه مدت) اهمیت بیشتری دارد؟ و ... همچنان چالش‌هایی بر سر مشروعیت این نگرش وجود دارد. ولی ناگزیر عصر ما دوران اصالت فایده است و شما برای اثبات یا رد یک نظریه، بیش از استدلال‌های فلسفی و ... به اندازه‌گیری سود آن نیاز دارید. ما نیز در این فرصت قصد پرداخت به هیچ کدام از این چالش‌ها را نداریم و صرفاً می‌خواهیم با نگاه

فایده‌گرایانه، میزان سودمندی یا عدم سودمندی مردم سالاری را در ترازو گذاشته و با صرف نظر از تمام استدلال‌های فلسفه سیاسی و ملاحظات اخلاقی و ارزش‌های ایدئولوژیک، نگاهی منحصرا یوتیلیتاریانیستی! به این موضوع داشته باشیم.

اینجا باز دو راه برای نشان دادن سودمندی امور خواهیم داشت. یکی استناد به تجربه دیگران به این معنی که برای مثال گفته شود سازوکار «الف» در شرایط «ب» برای طرفین اثرپذیر در جامعه «ج» مفید بوده است. بنابراین به احتمال زیاد همین سازوکار در شرایط مذکور برای جامعه «د» نیز مفید خواهد بود یا بالعکس. و دیگری استناد به آمار و ارقام و دلایل بدیهی که نشان می‌دهد سازوکار «الف» به میزان مشخصی هزینه و فایده دارد که می‌توان بر اساس آن سودمندی سازوکار «الف» را مورد ارزیابی قرار داد.

اما همانطور که پیشتر گفتیم، خود مفهوم سودمندی برای هر کدام از طرفین اثرپذیر می‌تواند چالش‌پذیر باشد. از این چا به بعد می‌خواهیم سودمندی مردم سالاری و جمهوریت را با دو معیار مشخص سودمندی مورد بررسی قرار دهیم. تامین منافع گروه‌های مختلف ملت از یک سو و دوام و پایداری حکومت از سوی دیگر می‌تواند معیار مناسبی برای ارزیابی سودمندی مردم سالاری برای طرفین اثرپذیر در رابطه مردم و حاکمیت باشد. حال باید به دو روش مذکور، میزان سودمندی این روش حکومت‌داری را مشخص کنیم.



از لحاظ منطقی واضح است توان فکری هر کسی محدود است و یک نفر هر چقدر نخبه و برگزیده هم که باشد، نمی‌تواند بازده فکری نامحدودی داشته باشد. پس بدیهی‌ست که مجموعه عقول افراد یک جامعه حتماً بیشتر از عقل یک فرد حاکم یا گروه بسته حاکمان توان حل مسائل آن جامعه را دارد. از طرف دیگر انسان موجودی خطاپذیر است ولی وقتی مجموعه‌ای از انسان‌ها در مورد امر مشخصی نظری می‌دهند، میانگین این نظرات، خطای کمتری خواهد داشت. مخصوصاً اگر این افراد در محیط رشددهنده انتخاب قرار گیرند. بدیهی و واضح است مردمی که در منطقه خاصی، در شغل خاصی و مجموعاً در شرایط خاص

خودشان زندگی می‌کنند، بسیار بیشتر از یک نفر یا مجموعه‌ای از افراد که به تنهایی حکومت می‌کنند با مسائل خود و راه حل‌های ممکن و نیازمندی‌های واقعی آشنایی دارند و حکومت مردم سالار، حکومتی‌ست که اولاً مسائل و اولویت‌هایش را از همین طریق تعیین می‌کند و ثانیاً مسائالش را با همفکری و دخالت همین مردم درگیر مسائل، حل می‌کند.

در نتیجه در طول این سازوکار، هم مسائل حقیقی مردم پی گرفته می‌شود و هم از آنجایی که با بهره‌گیری از خرد جمعی، مشکلات به موقع حل شده و پیشرفت مطلوب تا حدود زیادی حاصل می‌شود، مردم آن جامعه نسبت به کارآمدی دولت، اعتماد پیدا کرده و نسبت به آن خوشبین خواهند بود. در نتیجه منافع هر دو طرف اثر پذیر تامین می‌شود.

اما مردم‌سالاری، تنها در خرد حکمرانی موثر نیست. مردمی که خود را حقیقتاً در سرنوشت خویش موثر می‌بینند و حقیقتاً احساس می‌کنند اختیارشان به دست خودشان است، اولاً از لحاظ اجتماعی و سیاسی رشد خواهند کرد و ثانیاً مسئولیت عملکرد خود را بر عهده گرفته و با تمام وجود برای پیشبرد اهداف خود (که حکومت را نمایندند و برآمده از آن اهداف می‌بینند) تلاش خواهند کرد. وقتی چنین اتفاقی افتاد و مردم حقیقتاً احساس کردند که حکومت، نماینده ایشان و سلاقی متکثرشان است و استبدادی در کار نیست، در صدد حفظ آن برآمده و نسبت به آن احساس تعلق پیدا خواهند کرد. ملتی که احساس داشتن حق انتخاب دارد و اقتدار حکومت را در مقابل حق انتخاب خود نمی‌بیند، تفاوت روشنی دارد با جامعه‌ای که تمام یا بخشی از آن، قدرت حاکم را همواره عامل محدود کننده حرکت و حق انتخاب خود می‌بیند.

در چنین شرایطی حتی اگر به دلایلی مردم آن جامعه خلاف مصلحت خود را اختیار کنند و حکومت (حتی با نیت‌های خیرخواهانه) بدون در نظر گرفتن نظر ایشان و یا حتی اقتناع ایشان، خلاف میل آن‌ها حرکت کند و این شرایط تا مدت نسبتاً طولانی ادامه یابد، از جایی به بعد به طور ناخودآگاه، حسی شبیه به لجاجت در مردم آن جامعه شکل خواهد گرفت و همواره حکومت را در مقابل خود خواهد دید و آرزوی پایان این شرایط را خواهد داشت. این آرزو می‌تواند بسته به شدت این حس منفی و شرایط دیگر، صرفاً آرزوی پایان دوره حکمرانی فردی خاص یا حتی سرنگونی یک رژیم سیاسی باشد. در مقابل، رژیم مردم‌سالاری را فرض کنید که تک تک کارگزاران آن، خود را مقابل دیدگان مردم می‌بینند و می‌دانند که ناگزیر باید در مقابل مردم پاسخگو باشند و تنها منشأ قدرت سیاسی‌شان انتخاب و رضایت همین مردم است. طبیعتی‌ست که رشد و ترقی در این جامعه تامین شده و حکومت نیز دوام خواهد یافت.

ملکم خان، که از اندیشمندان موثر در انقلاب مشروطه بود، در بیانی دقیق، افزایش کارآمدی حکومت در پی سپردن زمام امور به دست مردم را اینگونه شرح می‌دهد:

وقتی که قدرت روس، دولت ایران را به تفوق نظم عساکر فرنگ ملتفت ساخت. وزرای ما فی‌القور بنای ترتیب افواج نظام را گذاشتند و هیچ نپرسیدند که این یک جز دستگاه فرنگ چه نوع اجزای دیگر لازم دارد؟ در حالتی که هنوز ترکیب دستگاه دیوان و کل مراسم حکمرانی را از آیین جمشید و از بربری‌های سلاطین تاتار اخذ می‌کردند، متوقع بودند که لشکر ایران را به پایه‌ی عساکر فرنگ برسانند...

وزرای ما باید مسلماً بدانند که بدون اخذ اصول مملکت داری فرنگ، نه تنها مثل فرنگی لشکر نخواهیم داشت، بلکه محال خواهد بود بتوانیم مثل فرنگی آهنگر داشته باشیم.

آیین ترقی در همه جا بالاتفاق حرکت می‌کند... در هر ملکی که چاپارخانه‌اش مثل چاپارخانه ایران باشد، به علم الیقین می‌توان حکم کرد که دارالفنون آن ملک نیز مثل دارالفنون ایران است. با وصف این قانون کلیه، باز هنوز بعضی اولیای دولت ما بر این اعتقاد هستند که اجزای دستگاه دولت را می‌توان جدا جدا ترقی داد. امان از خرابی‌های این اعتقاد باطل.

مانع اصلی، مانع مطلق، و مانع واحد ترقی ایران در ترکیب دولت است... خلاصه، حالت ما این است که در وسط طهران کارخانه ساخته‌ایم و دست و پای بیست کرور خلق ایران را بسته‌ایم به چرخ‌های این کارخانه، حرکت این بیست کرور خلق و زندگانی تمام ایران موقوف به گردش این کارخانه است و گردش این کارخانه بسته است به میل چند نفر عامل بی‌قید و بی‌وقوف. چرخ‌های کارخانه اغلب شکسته و کاملاً پوسیده است و مباشرین این دستگاه، بی آن که اصلاً در بند احتیاج مردم و در فکر تعمیر کارخانه باشند، این چرخ‌های پوسیده را هر طور می‌خواهند می‌گردانند و هر وقت می‌خواهند، می‌خوابانند. حال تصور بفرمایید که حالت بیست کرور خلق ایران چه باید باشد؟

(ملکم خان، ۱۳۸۱: ۷۱-۷۸؛ محیط طباطبایی، ۱۳۲۷: ۹۷ و بعد.)



در نقل قولی دیگر بازهم از دوران قاجار، میرزا احمد خان صدیق‌الملک نوه‌ی میرزا عبدالله نوری (منشی مخصوص عباس میرزا نایب السلطنه) با اشاره به ترقی دیگر دولت‌ها، همین موضوع تاثیر خرد جمعی در انتظام دول را پیش می‌کشد و به عنوان کسی که سال‌ها در سفارت ایران در هلند و فرانسه، اروپا را از نزدیک دیده و مطالعه کرده بود، تجربه خود را اینگونه بازگو می‌کند:

چندی است اهل مشورت به جهت عدم کفایت خود عذر خوبی جسته‌اند. نقص جمیع کارها را رجوع به معایب پادشاه می‌نمایند. کدام پادشاه میرا از عیب بوده است؟ کفایت عقلا چه ربطی به معایب پادشاه دارد؟ خبط اهل ایران این است که انتظام را حاصل عقل سلاطین می‌دانند و حال اینکه به جز در ملک روس، انتظام دول کلاً حاصل عقل ملت بوده است.

(صدیق‌الملک، رساله‌ی اصول حکمرانی، ص. ۴۲۷)

همانطور که قبلاً ادعا کردیم عقل یک ملت بیش از عقل چند نفر محدود، قدرت حل مسئله دارد و دست یک ملت بیش از دست عده‌ای محدود کارگزار دولتی، نیز همین نتیجه را می‌دهد. ملت‌هایی که خود زمام امور خویش را به دست گرفتند و کارگزارهایشان وکلای طبقات و گروه‌های مردم بوده‌اند، به مدد عقل و توانایی‌های مردمشان پیشتازان ترقی شدند ولی ملت‌هایی که زمام امورشان را به دست عده‌ای معدود حکمران داخلی یا خارجی سپردند، دولت‌هایشان با بحران‌های زیادی روبرو شدند که از حل آنها نیز عاجز بوده‌اند.

البته در این زمینه نیازی به مطالعه کشورهای دوردست یا گذشته‌های دور نداریم. در کشور خودمان و در همین چند دهه گذشته پس از انقلاب اسلامی، نهادهایی مردمی شکل گرفتند که به خوبی تاثیر حضور مردم در متن مسائل کشور را نشان دادند. نهادهایی چون جهاد سازندگی که بعدها به طور کلی مصادره شد، همانطور که نشان داد حضور مردم مشکلات را حل می‌کند، این را هم نشان داد که وقتی عاملیت مردم را کنار گذاشتیم، صرف بودجه‌های نجومی و امکانات فراوان، حداکثر به یک توسعه دستوری ناقص الخلقه می‌انجامد نه بیشتر.

هرچند که رویکرد فایده‌گرایی اساساً مربوط به دوران معاصر ماست و ریشه‌هایی ماتریالیستی دارد ولی حتی در منابع دینی ما مثل نهج‌البلاغه نیز می‌توان استدلال‌هایی را یافت که حضور مردم در حاکمیت را از جهت سودمندی آن توصیه می‌کند. هرچند در رویکرد دینی، ارزش‌های اخلاقی و اعتقادی اصلی‌ترین معیار درستی و نادرستی امور است ولی امیرالمومنین در همان نامه به مالک‌اشتر که مردم را ستون‌های برپادارنده

دین معرفی می‌کنند و با نگاه اعتقادی و اخلاقی «هرگز نگو من به مقام فرماندهی نصب شده‌ام، فرمان می‌دهم و باید اطاعت شوم، زیرا این تلقین نابکارانه وارد کردن فساد در قلب و عامل سستی و تزلزل در دین است... و در آن هنگام که با توجه به مقام خود، هیبت و تکبری در خود احساس کردی، (فورا) به یاد بیاور عظمت ملک خداوندی را که فوق توست» او را از خودرایی نهی می‌کند و با این استدلال که «مردم دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو‌اند، یا انسان‌هایی مانند تو» از انتقام جویی از مردم و عقوبت آنان باز می‌دارد، سودمندی طرفین اثرپذیر در پی ارج نهادن به مردم و خواسته‌هایشان را اینگونه بیان می‌کنند:

«برترین چیزی که موجب چشم روشنی زمامداران می‌شود، برقراری عدالت در شهرها و ظهور دوستی و محبت مردم است. و دوستی مردم آشکار نشود مگر به سلامت دل آنان؛ و خیرخواهی ایشان راست نگردد جز آنکه زمامداران خود را حمایت نمایند و حکومت حاکمان را بر خود سنگین نشمارند و توقع به پایان رسیدن زمان حکومتشان را نداشته باشند. پس انتظارات مردم را برآور، و نیکو ستودن آنان را پیوسته دار.»

هر چند در جایی دیگر امیرالمومنین، حکومت را امری نه چندان ارزشمند می‌دانند که تنها در صورت اقامه حق و جلوگیری از باطل، ارزشی خواهد داشت، ولی اینجا به برقراری عدالت و صلح اجتماعی و رضایت مردم از حاکمیت و در نتیجه دوام حکومت به عنوان منافع طرفین رابطه‌ی دولت و ملت اشاره می‌کنند. پس فایده‌گرایی لزوماً با ارزش‌های اخلاقی و اصول ایدئولوژیک ناسازگار نیست؛ بلکه با عینی‌سازی اصول اعتقادی و تعیین معیارهای درست سودمندی، همان اصول اعتقادی و ارزش‌های ایدئولوژیک نیز سودمند خواهند بود.

به عنوان نتیجه نهایی، مردم‌سالاری و زمامداری امور به دست خود مردم، نه یک توصیه روشن‌فکرانه برای روزهای خوب و آرام؛ بلکه لازمه حتمی عبور از روزهای سخت و ترقی ملت‌هاست. بنابراین کاهش دخالت مردم و محرم ندانستن ایشان به بهانه شرایط خاص و اضطراری و ... نه تنها به بهبود شرایط کمکی نمی‌کند که بدتر، دولت را از ظرفیت‌های مردمی برای عبور از مشکلات، محروم می‌کند و فرصت‌های ترقی را از ملتها می‌گیرد.

یادداشت

در رد و تایید نارضایتی ها

بررسی رویکرد های متفاوت در مواجهه با کاستی های حکمرانی و نارضایتی های برآمده از آن
| عرفان خیرخواه |

در این ۴۳ سال از عمر انقلاب اسلامی عملکرد دولت های مختلف برآمده از دل نظام سیاسی کشور و در نگاه کلان شیوه ی حکمرانی کارگزاران نظام در قوای سه گانه و نهادهای حاکمیتی در اداره ی شئون مختلف جامعه قضاوت هایی مبنی بر رضایت مردمان و یا نارضایتی آنان را دربرداشته است. با توجه به پیشرفت تکنولوژی و موجودیت یافتن رسانه های مکتوب و دیداری و شنیداری و وجود فضای سایبر از نقش ویژه آنها در بازنمایی واقعیات موجود در جامعه به عنوان عنصر مهم و تاثیرگذار یاد می شود.

در این راستا و در وضعیت فعلی کشور چند نگاه به بازنمایی کارنامه ی جمهوری اسلامی و وضعیت حاکم بر زندگی مردم وجود دارد که توسط نگارنده به دو عنوان تقسیم می شود: نگاه اول رهیافت " دفاع و کتمان امید بخش " و نگاه دوم رهیافت " آگاهی و نقد امیدبخش " را در دستور کار خود قرار داده است که در ادامه وجوه مختلف این دو نگاه شرح داده می شود.

منظور از دفاع و کتمان امیدبخش در **نگاه اول** فعالیت آگاهانه ی فردی یا تشکیلی در ارائه ی محتوای فکری تهیه شده در فرم های مختلف است که با هدف امید آفرینی در جامعه به دفاع تمام قد بسیاری از اعمال رقم خورده درون نظام در نهادهای متفاوت می پردازد و در شق دوم هرگونه ناکارآمدی و بی کفایتی و خیانت و مدیریت سو فساد و آسیب های اجتماعی به انحرای گوناگون گشته است را با نظر به اینکه بازنمایی آنها حاصلی جز شکل گرفتن ناامیدی در مردم نخواهد داشت؛ کتمان و سانسور کرده و نادیده می گیرد. همچنین پیروان این نوع رهیافت معمولاً از کلیدواژه ای تحت عنوان موقعیت حساس کنونی به وفور مستفاد شده و با اشاره به موقعیت ژئوپلیتیکی ایران در جهان و وضعیت حساس و بحرانی منطقه و با یادآوری تهدید و خطر استکبار جهانی و نقش ویژه دشمن فعال و کمین کرده جمهوری اسلامی با نگاهی امنیتی و اقتدارگرایانه هرگونه کنش اجتماعی در جهت نقد سیستم و حاکمیت را در تقابل با امنیت و استقلال وجودی نظام انگاشته و سعی در ناصواب شمردن و منکوب کردن آن دارد .

در **نگاه دوم** که رهیافت آگاهی و نقد امید بخش را در پیش گرفته با هدفی یکسان یعنی ایجاد امید در جامعه اما با رویکردی متفاوت به نقش آفرینی می پردازد .

مقصود از آگاهی ، بررسی واقعیات موجود و تحلیل منصفانه ی عملکرد نظام و دولتمردان و کارگزاران و میزان پایبندی آنها به آرمان های انقلاب اسلامی بوده که با صراحت تمام و بدون تعارف به اطلاع عموم با استفاده از منابع آگاهی بخش متعدد می رساند .

در همین راستا با تایید نقاط مثبت و نتایج گرانبها و ارزشمند بدست آمده در طول ۴۱ سال با صدایی واضح و محکم به نقد جدی و عریان عملکردهای ناصواب و راه های به خطا رفته و شیوه های متضاد با آرمان های انقلاب که در پیش گرفته شده و مسبب بوجود آمدن وضعیتی تنگ و تلخ که نارضایتی عمومی را بدنبال داشته رو آورده و با ارائه ی راهکارهای جایگزین برای برون رفت از وضع فعلی اسف بار و جبران ناکارآمدی ها و بازگشت به شعارهای انقلاب ، اقدام به آفرینش امید در اجتماع می کند.

همچنین این رهیافت با توجه به موقعیت ایران در منطقه و با هشیاری از دشمنی های آشکار کشورهای استعمارگر علیه انقلاب اسلامی امراجتماعی برآمده از تفکری مصلحانه را در تضاد با امنیت و استقلال ایران متصور نشده و اتفاقاً وجود چنین صدای منتقدانه و اصلاح گری را که از درون خود کشور و بی شائبه و توسط دلسوزان و خیرخواهان انقلاب و ایران بلندگشته است را ضامن امنیت بلندمدت و استقلال با همراهی و پشتیبانی عموم مردم می داند.

ارزیابی و قضاوت درباره این دو نگاه جهت اثربخشی مثبت و تقویت کننده زیرساخت های اجتماعی و همبستگی بین حاکمیت و مردم با در نظر گرفتن این نکته که واقعیات تلخ موجود در زندگی تجربه شده ی هر روزه و مواجهه ی مستقیم مردم با آنها امری پنهان کردنی و نادیده گرفتنی یا به اصطلاح سانسور کردنی نیست و اساساً ممکن هم نیست چرا که آنچه که سانسور می شود عملاً و به عینه توسط مردم زیسته می شود و امرزیسته با نادیده انگاری از بین نرفته و انکار آن تنها منکران را در دام هولناک خودفریبی انداخته و سعی آن ها در ایجاد امید از راه کتمان را تصنعی و دروغین ساخته و فاصله ی بدنه ی افراد حاضر در کف خیابان را با امیدآفرینان کنج اتاق نشین بی خبر از جامعه بیشتر می کند .

از این رو با در نظر گرفتن آسیب های نگاه اول این سیاق به ذهن متبادر می شود که آگاهی یافتن و آگاهی بخشی درباره نواقص و کاستی های موجود در نظام سیاسی و اجتماعی کشور و بازنمایی محرومیت ها و تلخی های پررنگ شده در زندگی عموم مردم راه را برای گفتگو و چاره اندیشی و درمان دردها باز کرده و امیدی را از جنس اصلاح و جبران قصورهای صورت گرفته در بدنه ی اجتماعی مردم ایجاد می کند و سبب تقویت نظام سیاسی ما می شود .

مقاله

بی پولی و آموزش حداقلی

نقش آموزش و پرورش در توسعه فرهنگی و عدالت آموزشی
| صبا قدس |

عصر حاضر با تحولات شگفت، سریع و عظیم در عرصه های اقتصادی و فرهنگی همراه است. از طرفی انفجار اطلاعات منجر به افزایش بی سابقه ی آگاهی شده است و از طرف دیگر این امر، با خود الزامات، ابهامات و چالش هایی دارد که باید به آن پرداخته شود. در این میان آموزش ، نه تنها یکی از حقوق اولیه و اصلی انسانی به شمار می رود، بلکه جزء اصلی توسعه اقتصادی و اجتماعی نیز قلمداد می‌شود و چنانچه برنامه‌ریزی آن به شایستگی انجام شود، می‌تواند در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی راهگشا باشد.



استمرار و بقای هر جامعه‌ای، مستلزم انتقال باورها، ارزش‌ها، رفتارها و مهارت‌های آن جامعه به نسل‌های امروزی از طریق جامعه پذیری و کنترل اجتماعی می‌باشد. در جوامع امروزی این امر مهم توسط ساختار فرهنگی جامعه و سمبل آن، یعنی دستگاه تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش) محقق می‌شود.

دورکیم، آموزش و پرورش را فعالیتی می‌داند که نسل بالغ باید درباره نسلی که هنوز برای حیات اجتماعی نارس است به انجام رساند و موضوع آن پرورش دادن افکار و معانی و شرایط مادی و معنوی مقتضی حیات سیاسی جامعه می‌باشد.

در نظریه کارکردگرایی ساختاری پارسونز، هر جامعه و نظام کنشی از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی، شخصیتی و ارگانیسم رفتاری تشکیل شده که هرکدام از این ساختارها برای ابقای جامعه و دوام آن باید به ایفای کارکردهایی متناسب با نیاز جامعه پرداخته و در همه جوامع فی نفسه لازم و ضروری هستند.

هرساختاری، کارکرد خویش را از طریق مجموعه فعالیت‌هایی به نحو مطلوب و شایسته انجام می‌دهد. کارکرد ساختار اجتماعی، یکپارچگی و تنظیم رابطه مابین

بخش‌های منفصل جامعه است. ساختار شخصیتی دستیابی به اهداف اصلی نظام را تضمین می‌نماید. ارگان‌سبب رفتاری، نظام را با محیط پیرامون خویش و با نیازهایش تطبیق می‌دهد و ساختار فرهنگی از طریق آماده‌سازی، نگهداری و نوسازی عناصر فرهنگی جامعه، انگیزه‌های فردی و اجتماعی را ایجاد و حفظ می‌کنند. هرکدام از ساختارهای مذکور برای اینکه وظایف خود را به نحو مطلوب و مؤثر انجام دهند از خرده‌نظام‌هایی وابسته به خود کمک می‌گیرند. در جوامع امروزی، خرده‌نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از مهم‌ترین و شاخص‌ترین آن‌ها به شمار می‌آیند.

برای اینکه جامعه‌ای بتواند به حیات خود ادامه داده و پویا بماند، هماهنگی میان ساختارهای جامعه و کارکرد خرده‌نظام‌ها در انجام فعالیت‌های محوله در درجه اول اهمیت قرار دارند. از بین ساختارهای تشکیل دهنده جامعه، ساختار فرهنگی بسیار گسترده بوده و نهادهای گوناگون را (وزارت علوم، فرهنگ، آموزش و پرورش، سازمان تبلیغات و...) شامل می‌شود و سمبل فرهنگ‌سازی، انسان‌سازی و بستر توسعه در همه ابعاد آن، توسط دستگاه تعلیم و تربیت هر جامعه با انتقال ارزش‌ها و هنجارها به کودکان و مراقبت برای درونی کردن فرهنگ انجام می‌پذیرد و توجه به ساختار تعلیم و تربیت از هر جهت (تربیت نیروی انسانی متخصص و متعهد، جذب و گزینش به لحاظ ترکیب سن، جنس، رشته تخصصی و...) ضروری می‌نماید.

بر اساس تحقیقات انجام شده، یکی از واقعیت‌های اجتماعی متأثر از نظام آموزشی، **عدالت اجتماعی** و ساختار طبقاتی است. برابری اجتماعی و نظام طبقاتی جزء مسائل مورد توجه و مهم اجتماعی است که ذهن جامعه شناسان، سیاستمداران و حتی نخبگان فرهنگی را به خود مشغول کرده است.

جامعه شناسان زیادی در این مورد تحقیق و پژوهش انجام داده و نظریه‌های متعددی در این زمینه ارائه شده است. در این میان تعدادی از این نظریه‌ها به ارتباط نابرابری و نظام آموزشی پرداخته اند.

در کتاب «توان نابرابری: چرا برابری به سود همگان است»، هاف و پندی دو اقتصاددان بانک جهانی در سال ۲۰۰۴ آزمایش جالبی انجام داده اند. آن‌ها ۳۲۱ دانش‌آموز ۱۱ و ۱۲ ساله از کاست (طبقه) ممتاز و ۳۲۱ نفر از کاست نازل روستاهای هندوستان را در نظر گرفته و به آن‌ها معماهایی برای حل کردن دادند. پسرها ابتدا از کاست‌های یکدیگر خبر نداشتند و پسران کاست نازل به خوبی پسران کاست ممتاز معما حل کردند. در تکرار آزمایش از پسرها خواسته شد نام روستا، پدر و پدربزرگ‌شان را بنویسند. پس از اعلام عمومی تعلق کاستی (طبقاتی) پسرها، اثر فاصله طبقاتی دیده شد. این بار عملکرد پسرهای کاست نازل، به‌طور محسوسه افت کرد.

نویسندگان در این کتاب نشان می‌دهند که نابرابری، متغیر مؤثر بر طول عمر، بیماری روانی، خشونت، بی‌سوادی، چاقی و بسیاری از مسائل اجتماعی دیگر است. «جوامعی که شکاف عمیقی میان فقیر و غنی ایجاد کرده‌اند، برای تک‌تک افراد، از جمله ثروتمندان، زیان آورند.»

شاید بتوان گفت از مهم‌ترین نظریه‌ها در این مورد، **نظریه های مکتب انتقادی** است. نظریه پردازان انتقادی معتقدند که "مشکلات موجود در نظام آموزش و پرورش ناشی از تضاد در جامعه است." کارل مارکس معتقد بود که نظام‌های آموزشی، ساختار طبقاتی موجود را تداوم می‌بخشد. همچنین به اعتقاد نظریه پردازان تضاد "آموزش و پرورش در واقع نابرابری‌های موجود در قدرت، درآمد و پایگاه اجتماعی را باز تولید می‌کند." نظریه باز تولید که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ معروفیت یافت و ریشه در آثار دو متفکر برجسته، باسیل برنشتاین و پییر بوردیو دارد، واکنشی در مقابل شکست نظام آموزشی اروپا برای نیل به برابری اجتماعی بود. بر اساس نظریه باز تولید "مدرسه به گونه‌ای سازماندهی شده است که امتیازات و مزایا را فقط شامل حال افرادی می‌سازد که متعلق به خاستگاه‌های بالای جامعه هستند."

بر اساس این نظریه انتقال فرهنگ از دو طریق: برنامه آموزشی و شکل سازمان مدرسه، انجام می‌شود. بوردیو، در این نظریه معتقد است نظام آموزشی در بازتولید ترکیب طبقه‌های اجتماعی، نقش مؤثری دارد، چون با انجام گزینشی که در انتخاب افراد به کار می‌گیرد، باعث حفظ تفاوت‌های اجتماعی از پیش موجود میان افراد می‌شود. امروزه می‌توان گفت نظام آموزشی نه تنها تفاوت‌های طبقاتی را حفظ می‌کند (بازتولید) بلکه این قابلیت را دارد که آن را توجیه و نهادینه نماید.

به عبارت ساده تر نظام آموزشی می‌تواند تضاد طبقاتی را بازتولید، تقویت و تشریح کند، یا به عبارتی پس از بازتولید این تضاد را بدون الزام قانونی نهادینه کرده و رسمیت بخشد.



این نابرابری‌ها زمانی افزایش خواهد یافت و بازتولید خواهد شد که آموزش در جامعه به مثابه کالایی عرضه شود. کالایی سازی آموزش بدین معناست که بتوان آموزش را همانند کالا خرید و فروش کرد که این عمل باعث ایجاد چند دسته از مصرف کنندگان خواهد شد که وسایل آموزشی را هم، مانند هر کالای دیگر خرید و فروش می‌کنند. در این صورت مصرف خدمات آموزشی را نه نیاز افراد به مصرف آن کالا، بلکه توانایی تأمین مالی آن رقم خواهد زد. بنابراین طبیعتاً کسانی که از توانایی مالی ضعیف‌تری برخوردار باشند مصرف‌کننده آموزش در حد نیاز نخواهند بود و در مقابل ثروتمندان و افراد متمول روز به روز به خدمات آموزشی خود خواهند افزود و باعث شکاف بین خود و افراد پایین دست خواهند شد.

با حاکم بودن چنین منطقی همه‌ی کسانی که نیاز دارند، ضرورتاً تقاضا ندارند. نیاز با تقاضا متفاوت است. تقاضا فقط آن بخش از نیاز است که پشتوانه‌ی مالی دارد. در بازار و ذیل منطق کالایی، نیاز اصلاً اهمیت ندارد. تقاضاست که اهمیت دارد. در سوی دیگر نیز تولیدکنندگان خدمات آموزش قرار دارند. وقتی آموزش مشمول منطق کالایی می‌شود، هدف تولیدکننده حالا دیگر نه ضرورتاً تولید ارزش مصرفی، بلکه تولید ارزش مبادله‌ای است؛ یعنی میزان سودآوری آموزش است که رفتار عرضه‌کنندگان آموزش را در تعیین کمیت و کیفیت آموزش شکل می‌دهد؛

بنابراین وقتی آموزش به‌عنوان یک خدمت مشمول منطق کالایی می‌شود، مثل هر کالای دیگری واجد سه شرط خواهد شد:

اول، تولید می‌شود. ثانیاً، برای فروش در بازار و ثالثاً، برای فروش در بازار با انگیزه کسب سود تولید می‌شود.

نکته جالب اینکه کسانی که توانایی پرداخت هزینه‌های آموزش را دارند، عمدتاً به کیفیت آموزش نیز حساس‌تر هستند و در واقع عمدتاً این‌ها هستند که می‌توانند نامزد اعتراض به کیفیت پایین آموزش باشند.

به عبارت دیگر، با ظهور رقبای خصوصی برای مدارس دولتی، این گزینه در اختیار ناراضیان قرار گرفت که اگر خواهان آموزش بهتر هستند، از مدارس دولتی خارج شوند و با پرداخت شهریه به جاهای بهتری بروند. اکنون مدارس دولتی تا حد زیادی از کسانی که نامزد انتقاد به کیفیت پایین آموزش در این مدارس بوده‌اند، خالی و تهی شده‌اند.

برای مثال انگار ساختمان دو اشکوبه‌ای در حوزه آموزش عمومی تعبیه شده است که در یک اشکوب آن آموزش بی‌کیفیت عرضه می‌شود؛ اما افراد آزاد و مختار هستند اگر توانایی پرداخت شهریه دارند به اشکوب دوم بروند که کیفیت آموزش در آن بالاتر است. عمدتاً کسانی به اشکوب دوم می‌روند که به کیفیت آموزش حساس‌تر هستند و توانایی پرداخت شهریه را نیز دارند؛ بنابراین در اشکوب اول، دولت این مجال را پیدا می‌کند که از شر



ناراضیان پرسروصدا خلاص شود؛ بنابراین مجالی پدید می‌آید تا کیفیت پایین آموزش در مدارس دولتی کماکان حفظ شود. اینجا رقابت بخش خصوصی با بخش دولتی این امکان را برای بخش دولتی ایجاد کرده است که کماکان در همان کیفیت پایین بتواند به زیست خود ادامه دهد؛ یعنی به‌طور خلاصه در حوزه آموزش، رقابت بخش خصوصی با بخش دولتی باعث افزایش کیفیت آموزش در مدارس دولتی نمی‌شود و اتفاقاً تأثیر معکوس دارد؛ بنابراین اگر ما در سالیان اخیر با شدت بیشتری شاهد هستیم که در مدارس دولتی، در بیمارستان‌های دولتی و در دیگر خدمات اجتماعی دولت، کیفیت با شدت بیشتری پیش رو به‌کاهش می‌نهد، در کنار عوامل عدیده‌ی دیگر، مهم‌ترین عامل ظهور رقبای خصوصی است که بیش از هر جای دیگر نامزدهای بالقوه منتقد به افت کیفیت خدمات دولتی را جذب می‌کنند؛ یعنی کسانی که توانایی مالی پرداخت دارند و به کیفیت نیز حساسیت دارند.

از سوی دیگر چون دانش و مهارت انسانی قابل مبادله در بازار، یکی از منابع قدرت است که جایگاه طبقاتی افراد را تعیین می‌کند و این مزیت نیز عمدتاً از طریق آموزش کسب می‌شود، وقتی آموزش مشمول منطق کالایی می‌شود، امکان بازتولید و تشدید ساختار طبقاتی جامعه بیش‌ازپیش فراهم می‌شود.

به بیان دیگر، کسانی که والدین‌شان یا به ابزار تولید بیشتر، یا به دانش و مهارت انسانی بالاتر یا به اقتدار سازمانی بیشتری دسترسی داشته‌اند و به این اعتبار در طبقات فرادست جامعه قرار گرفته‌اند، همین توانایی پدران و مادران برای فرزندانشان امکانی فراهم می‌کند تا بتوانند آموزش و خدماتی را بگیرند که به حد درخور ملاحظه‌ای بر دانش و مهارت قابل مبادله در بازار در نسل بعد، تأثیرگذار است.

پدران و مادران طبقات فرادست این امکان را دارند که فرزندانشان خود را در سلسله‌مراتب طبقاتی محفوظ نگه دارند و روی دیگر سکه این است که پدران و مادرانی که در طبقات فرودست هستند توانایی کمتری برای

برای خریداری آموزشی دارند که یکی از شرط‌های بیرون آمدن از دام‌چاله وضعیت کنونی‌شان است؛ این، یعنی بازتولید شدیدتر ساختار طبقاتی جامعه؛ یعنی فرزندان طبقات فرودست‌تر با شدت بیشتری محکوم می‌شوند در نسل بعد نیز کماکان فرودست باقی بمانند و فرزندان طبقات بالای اجتماعی شانس بیشتری برای ماندن در طبقات فرادست اجتماعی دارند. ساختار تعلیم و تربیت (آموزش و پرورش) در جامعه ایران متأثر از ساختار سیاسی و نهادهایی از جمله دولت، مجلس و... است که سکان هدایتگری تعلیم و تربیت را در دست دارد. اتخاذ تصمیمات کلان مانند چگونگی تخصیص بودجه در بدنه آموزش و پرورش، چگونگی جذب و نحوه گزینش نیروی انسانی برعهده نهاد مذکور است که ضعف‌هایی در این تصمیمات مشاهده می‌شود. به ویژه در سنوات اخیر صدور بخشنامه‌ها و مصوبات دستوری مجلس بدون مطالعات کارشناسی لازم، کاستی‌های محتوی کتابهای درسی، احداث مدارس غیرانتفاعی و... از جمله ضعف‌های عملکردی این نهاد است.

در همین راستا در چند دهه گذشته شاهد افزایش نابرابری آموزشی از طریق خصوصی‌سازی آموزش بوده ایم، این در حالی است که در اصل سیستم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به صراحت بیان شده است که: دولت موظف است وسائل آموزش و پرورش رایگان را برای همه‌ی ملت تا پایان دوره متوسطه فراهم سازد و وسائل تحصیلات عالی را تا سرحد خودکفائی کشور به طور رایگان گسترش دهد.

در مهم‌ترین این اقدامات و در ادامه روند خصوصی سازی و نابرابری سازی در آموزش، سندی با عنوان تحول بنیادین تدوین شده است که به طور ویژه بر خصوصی‌سازی آموزش تأکید می‌کند و راه چاره برای برون رفت آموزش کشور از مشکل را ساخت مدارس غیردولتی دانسته که با این حساب روز به روز بیشتر شاهد توسعه روند خصوصی‌سازی و افزایش شکاف و نابرابری آموزشی با کالایی شدن آموزش خواهیم بود.

به طوری که در راهکار ۹-۴ سند تحول، بر گسترش و تقویت مدارس غیردولتی تأکید شده و در مبانی نظری این سند نیز از اجرای سازوکار بازار در نظام آموزشی سخن گفته است. زیرنظام مالی سند تحول از خصوصی سازی ۲۵ درصدی در افق ۱۴۰۴ گفته است و سند ششم توسعه از خصوصی‌سازی ۱۵ درصدی تا ۱۴۰۰ که حتی از این هدف هم بیشتر محقق شده است.

برای آنکه بهتر متوجه بشوید، بیایید یک مقایسه‌ای داشته باشیم. اگر پیش دبستانی را فاکتور بگیریم، مدارس دولتی را واقعا آموزش رایگان و عمومی به حساب بیاوریم، این رقم پوشش دانش آموزان در مدارس غیردولتی برای کشوری مثل آمریکا زیر ۱۰ درصد است. آن هم با احتساب مدارس مذهبی که

که غیرتجاری و غیرانتفاعی اند. این یعنی ما در خصوصی‌سازی مدارس از نظام سرمایه‌داری آمریکا هم جلو زده‌ایم!

در چشم انداز زیر نظام تامین مالی سند تحول آمده است «دسترسی به آموزش استاندارد برای ۹۰٪ دانش آموزان» به عبارتی حتی در چشم انداز وضعیت آرمانی نظام آموزش هم برنامه این است که ۱۰٪ مردم محروم باشند!

چون هدف، توسعه مدارس خصوصی است به نسبت یک چهارم مدارس و در این حالت آنچه خصوصی می‌شود «کیفیت» است که باید متناسب با هزینه و پول والدین خصوصی شود تا هر شخصی به اندازه جیب والدینش از آموزش باکیفیت بهره‌مند شود.

مقاله

آموزش برای لغزش اندیشه

بررسی علل و اثرات نابرابری آموزشی
| ندا جلیلووند |

ضرورت وجود و حرکت به سمت عدالت آموزشی یکی از مباحث مهم و مورد بحث، طی سالهای اخیر است که با بررسی پیامدهای این نابرابری و بی عدالتی در لایه های آموزشی و نهایتاً در بدنه ی جامعه همراه است.

اساساً طی پرداختن به این موضوع چند سوال پراهمیت مطرح می شود. اینکه نابرابری در آموزش چگونه و با طی کردن کدام مسیر اتفاق می افتد؟ و بی عدالتی در حوزه های مختلف من جمله آموزش از کجا نشأت میگیرد؟

بعد از ابتلا ی جامعه به این نابرابری ،چه عواملی موجبات عدم تغییر و تحول و عدم برگشت از مسیر بی عدالتی را فراهم میکنند؟ درتداوم روند نابرابری آموزشی چه پیامدهایی گریبان جامعه را خواهد گرفت؟

کدام اقشار جامعه قربانی این بی عدالتی خواهند شد؟ و این قربانی شدن با چه نشانه هایی در جامعه بروز و ظهور می یابد؟ وسوالاتی از این قبیل.

پرداختن به همه ی سوالات در این یادداشت میسر نخواهد بود ولی اجمالاً به برخی موضوعات اشاره خواهد شد.

نابرابری آموزشی

عنوان بی عدالتی آموزشی را به وفور شنیده و انتقاد های متعددی که نسبت به وجود این نابرابری عمیق در جامعه طرح شده را ،خواننده ایم اما در این یادداشت به چند مورد از پیامدهای مهم و تعیین کننده این معضل اشاره خواهیم کرد. نابرابری و طبقاتی بودن آموزش که به طرز چشمگیری طی سالهای اخیر پیشتازی کرده است تحت نظارت دولت هایی بوده است که در دوره های مختلف علاوه بر اینکه هیچ اقدامی جهت تغییر رویکرد و خط و مشی نهاد آموزش

انجام نداده است ، با بی تفاوتی و بدون برنامه ریزی دقیق و کارشناسی بیشتر به این مسئله دامن زده است. و این نهاد در واقع دچار کژکارکردی نیز شده است. در این بین قدرتمندان زور و زر از این فرصت نهایت استفاده را کرده و در واقعیت آموزش را ،حق مسلم مردم را ، به عنوان کالا به مردم عرضه میدارند.

حق برخورداری از آموزش طبق قانون اساسی جزو حقوق عمومی ملت می باشد که همه ی افراد باید از آن برخوردار باشند. ساختار نظام های آموزشی حاکم در تمام دوره های تاریخی در ایران رویکرد متفاوت به مقوله آموزشی داشتند.

آموزش و مردم سالاری

بعداز وقوع انقلاب ، جمهوری اسلامی ایران طبق اصالت و اهمیتی که به جایگاه مردم و میزان تاثیرگذاری و الزام حضور مردم در صحنه های سیاسی و اجتماعی جامعه قائل بود و مبنای مردم سالاری که داشت در سیاست گذاری و روند قانون گذاری همواره این اصل را لحاظ کرده است .

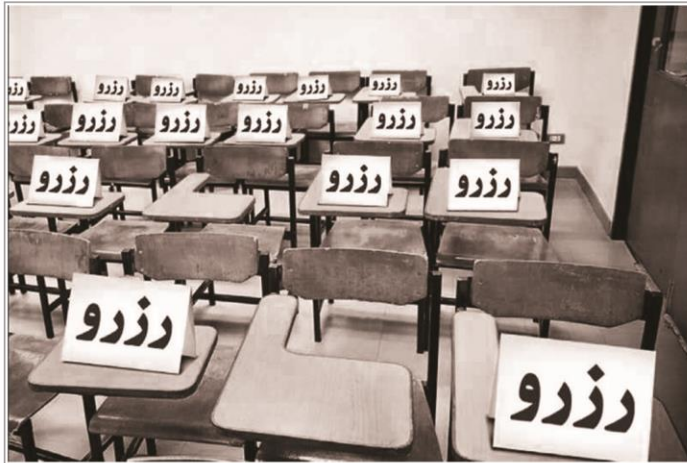
در همین سیاست ها و قوانین اتخاذ شده و اصلاح شده امکان استفاده برابر ملت از خدمات آموزشی تأکید کرده است.

در صورتی که طبق اصل ۳۰ قانون اساسی برخورداری از آموزش و پرورش رایگان حق مردم است؛ اما با نگاه به این چهار دهه گذشته از انقلاب عدالت خواهانه همچنان شکاف های عمیق عدالتی را خاصه در حوزه ی آموزش را مشاهده می کنیم.

با ذکر این نکته که اگر به شرایط کمی و کیفی آموزش از زاویه ای محدودنگاه کنیم، نرخ برخورداری از آموزش و تعداد مراکز آموزشی با گذشت زمان افزایش پیدا کرده است؛ اما حال حاضر همگی بر نابرابری و طبقاتی شدن آموزش اتفاق نظر دارند.

در وهله ی اول نوعی از بی عدالتی در آموزش در میزان دسترسی افراد جامعه به امکانات و تسهیلات آموزشی تعریف می شود. جالب است بدانیم که در تفاسیری که شورای نگهبان نسبت به اصل ۳۰ ارائه می دهد لزوم اولویت بندی بین اقشار مستضعف و نیازمند را با اقشار برخوردار را مطرح می کند در حالی که احتمالاً در بهترین حالت غافل از آن است که با افزایش مراکز آموزشی خصوصی و سایه انداختن سیاست های سرمایه محوری، علاوه برآنکه برخی مردم مستضعف در عین اینکه به نازل ترین درجه ی آموزش دسترسی ندارند، در صورت دسترسی نیز درشاهد نوعی طبقه بندی آموزش هستیم طوری که مراکز آموزشی دولتی اعتبار و هویت خود را به تدریج رنگ می بازد و سیر نزولی در کیفیت خدمات دولتی و عمومی دیده می شود.

پس نکته ی قابل ملاحظه اینجاست که اساساً ما یک نوع خاص از بی عدالتی آموزشی را نداریم . در نتیجه ی بی عدالتی، در میزان دسترسی به خدمات پیامدی رخ



می دهد که جزو لاینفکی از مبانی فکری و شرعی مارا نیز قربانی می کند. با بی عدالتی در میزان دسترسی به منابع آگاه ساز و مهارت آموز ، تقویت مهارت های لازم جهت ورود به عرصه ی تصمیم گیری و تاثیرگذاری های سیاسی که جزو اهداف و کارکردهای اصلی آموزش محسوب می شود اتفاق نخواهد افتاد و عملاً افرادی تحت عنوان افراد ناشایست تحویل جامعه داده خواهد شد.

مجموع این دو منجر به وجود شکاف عمیق بین وضعیت موجود و یکی از مبانی و ارکان اصلی حکومت دینی تحت عنوان تحقق مردم سالاری، تربیت افراد آگاه در جهت مشارکت سیاسی و اجتماعی می شود.

قابل تأکید است که اصل مردم سالاری نیز صرفاً در یک رتبه قابل بحث نیست بلکه سطوحی از مردم سالاری را نیز می توان از یکدیگر تفکیک داد که تکمیل کننده همدیگر هستند و نبود ابعاد عمیق تر منتج به نتیجه ی ظاهری و فریب دهنده خواهد شد؛ به عبارت دیگر جدای از اینکه عدالت در میزان دسترسی افراد به خدمات آموزشی، خود در درجه اول، حسن نیت و عمل مطابق با قانون اساسی، مبنی بر اولویت داشتن مردم را محقق می سازد؛ علاوه بر آن خود محتوای آموزشی که می تواند در بازتولید بی عدالتی در عدم تربیت انسان متفکر و بااندیش، بدون مهارت و توانایی کنش گری و سلب خصلت مقاومت در برابر بی عدالتی نیز قابل بحث است که آیا افرادی که به خدمات آموزشی دسترسی دارند نیز در نهایت این ویژگی ها در آنها نهادینه می شود یا خیر؟

به عبارتی یکی از اصیلترین حالات تحقق مردم سالاری ،اصالت به پرورش افراد و اصالت به وجود آموزش است که در هدایت اعضای جامعه به سمت عملی شدن هرچه بیشتر مردم سالاری،عدالت خواهی، آزاداندیشی عمل کند.

لزوم وجود محتوای آموزشی که افراد را عدالت خواه ، تاثیرگذار و کنشگر فعال تربیت می کند در فعالیت های سیاسی و اجتماعی که علاوه بر نگاه از دریچه علوم مختلف اعم از جامعه شناسی و روانشناسی و.. مبنی بر اینکه کنشگری و مشارکت افراد طبق فطرت و

و طبیعت، برای به رسمیت شناخته شدن و ثبات و ارتقای پایگاه اجتماعی در جامعه و میل ذاتی به تاثیرگذار بودن در محیط پیرامون را مورد بررسی قرار میدهد، منابع دینی و اسلامی ما نیز بر فعالیت جمعی و اندیشه ورزانه تاکید بسیاری داشته است. لکن اگر مسیر و فرایند آموزشی ما طوری چیده شود که بجای احقاق این موارد در واقعیت موانع رسیدن به این اهداف را افزایش دهد در عمل خط بطلانیست بر مبانی دینی و شرعی که به آن اعتقاد داریم که همواره در شعارهایمان از آنها استفاده می کنیم.

نهادهای آموزشی جزو مهم ترین نهادهای تاثیرگذار بر ارزش ها و هنجارهای فردی و جمعی محسوب می شود که رشد و رسمیت یافتن هویت افراد بخصوص از بعد اجتماعی در اثر مجموع آموزش ها و محتواهای در دسترس فرد محقق می شود.

یکی از کارکرد های مهم آموزش که در جامعه از زمان ورود فرد به مرحله ی یادگیری تا زمانی که در جامعه توانایی تاثیرگذاری پیدا می کند نمود دارد، ایجاد آگاهی است که با تولید توسط نهاد آموزشی نتایج مثبت زیادی خواهد داشت.

آگاهی و آزادی سیاسی

نظام دینی برای به ثمررساندن اهداف و شعارهای متعالی خود، ملزم به اصالت دادن به عناصر و ارکان تامین کننده ی مسیر دست یافتن به هدف می باشد. یکی از عناصر مهم و تعیین کننده نظام دینی، میزان آزادی های سیاسی اعضای جامعه در فرآیندهای مختلف تصمیم گیری و کنشگری و هم چنین آزادی اندیشه می باشد.

نگرش دینی و شرعی به شدت بر آزادی افکار و اندیشه مردم تاکید دارد و در قانون اساسی نیز طبق چارچوب قانونی آزادی عمل و اندیشه ها به رسمیت شناخته شده است. آموزش می تواند زمینه ساز و تامین کننده آگاهی و مهارت های لازم جهت کنشگری فعال و مفید سیاسی و اجتماعی برای جامعه باشد.

در صورت نداشتن سازوکار مناسب کارکردهای این حوزه تاثیرگذار دچار مشکل می شود و چه بسا چنانچه اکنون می بینیم محتوای آموزشی تاثیر وارونه و خلاف ارزشها و اهداف اصیل و مبانی ارزشمند دینی و علمی داشته است.

همچنان که به نحوی نمود داشته است که در واقعیت برخلاف شعارهای مختلف دعوت به گوشه نشینی و انزوای اجتماعی و یا فعالیت صرف در یک چارچوب و طبق معیارهای شخصی شده اتفاق افتاده و همین امر دستاوردی جز کمرنگ شدن همان مبانی اصیل دینی و علمی و در ادامه ناامیدی اجتماعی و بی اعتمادی نسبت به ساختار آموزشی را نداشته است.

سوالی که مطرح می شود این است که خروجی ایده آل و مدنظر ساختار کلی آموزشی چه افرادی در چه سطوح فکری و مهارتی و توانمندی است؟

یادگیری مهارت و تربیت افراد مسئولیت پذیر در ایجاد جامعه ی تخصص محور نقش پررنگی دارد. بدین جهت که هرکسی بنا به داشته های ذهنی خود و علم کسب کرده اش وارد جامعه شده و بدور از سطحی نگری دنبال تاثیرگذاری خواهد بود.

اگر چارچوب سیاسی و اجتماعی و هم چنین موارد قانونی ما در نسبت به آزادی اندیشه و آزادی های سیاسی و مشارکت های مدنی به درستی و برگرفته از منابع علمی و دینی اتخاذ شده باشد، ساختار کلی اعضای جامعه داشته باشد و بالعکس خود برای تغییرات خرد و کلان نهادهای آموزشی و جامع کردن آموزش های ارائه شده در مراکز با پیش بگذارد.

به عبارتی باید تکلیف هرگونه عدم مطابقت شعار با محتوای واقعی نهاد آموزشی روشن گردد تا تغییرات لازم در صورت پذیرش نظام آموزشی لحاظ گردد.

تقویت آموزش و پرورش همه جانبه ی اعضای جامعه طبیعتاً نتیجه ای جز رشد اجتماعی افراد، افزایش فعالیت های اجتماعی، مطالبه گری های متعدد در زمینه احقاق حقوق مردم، مطالبه از ساختارهای قدرتی و در نهایت تبدیل به نقطه قوت که یک جامعه متاثر از تاثیرات مثبتش بیمه خواهد شد.

مقاله

پاتریمونیاالیسم و انگاره حذف مردم از سیاست تأملی در ضدیت ساختار پاتریمونیاالیسم با مردم سالاری | امیرعلی مختاری مرزورد |

در دهر و روزگار کنونی، مردمانی که از رعیت به شهروندان متمدن تغییر نقش داده و شهرنشینی در کلان شهرها و ابر شهرها را به بادیه نشینی ترجیح و بدان رجحان داده اند، اقتضات جدیدی را در امارت ولایات و خطه های اسلامی ایجاد کرده اند و آن اقتضات مذکور، باره و موضوعی است به نام حقوق شهروندی. مردمان با اعتنا و تکیه بر این حق، در امور و عرصه های متلون و گوناگون شرکت جسته و دخالت می نمایند و این دخالت با مفهوم مشارکت اجتماعی مشروعیت سیاسی هر نظام سیاسی را فراهم ساخته، و بدان اقتدار تفویض می کند، و این اقتدار تفویض شده در گذر زمان به آمریت سیاسی تطور یافته و حکومت را قادر مشروع می سازد. اما رهیافت دین اسلام در امر سیاسی چنین نبوده و نیست.

دین اسلام تنها خداوند را قادر مطلق دانسته و تنها او را مقتدر مشروع می شناسد و مسلمین را به اطاعت از او فرامی خواند. تنها اوست که نور لم یزل است و همه از اویند و به سوی او باز خواهند گشت. آدمی نیز تنها خلیفه او (خدا) بر روی زمین است و اگر هم به حاکمیت برسد، این لطف از سوی خدا بوده است و حاکم برگزیده تماماً باید از اوامر الهی اطاعت نموده و فقط به سخن او گوش فرا دهد.

عهد سبق و پیش از اسلام نیز در ممالک ایرانشهر، علی

الخصوص در عصر شاهنشاهی ساسانیان، تنها نقیب موجود، خرد مزدایی بوده و مهرگان و میتریان برگزیده وی بودند که حاکمین ایرانشهر را تعیین می کردند.

برآیند و حاصل اینکه در عصر پیش از اسلام نیز حاکم برگزیده اهورامزدا و نماینده او بر روی زمین بود. در هر دو عصر، این مغان و روحانیان دینی بودند که آمریت دینی را بر عهده داشته و از خادمین و خدمتگزاران اصلی درگاه سلطنت محسوب می شدند. جایگاه ثانوی در اختیار سپهسالاران و فرماندهان قشون نظامی بود.

اگر مغان را عامل مشروعیت بخشی به نظام سیاسی در ایرانشهر و ایران پسا فتح اسلام بدانیم، قشون نیز نقش بازوی اقتدارآمیز و اعمال قدرت این نظام را ایفا می کرد. شاه یا شاهنشاه به مثابه بزرگ ملک و ولایت، همانند پدری مهربان و دلسوز، با مشورت خواهی از مغان (روحانیان) و سپاهیان، به اداره مملکت و رعایا می پرداخت.

این اقتدار ناشی از فره و دین در گذر زمان با اقتدار نیایی درهم آمیخته شد و با انباشت قدرت در چند خانواده مخصوص که نقش اداره کننده جامعه را، همانند نقش پدر در اداره امور خانواده، بر عهده داشتند، سبب ایجاد ناعدالتی در انتخاب حاکم و کارگزار شده و مردم را تماماً از صحنه و عرصه سیاسی و شرکت در امر سیاست حذف نمود.

حاکمی که با ادعای ظل الهی و فره ایزدی بر منصف ظهور آمده بود، با کسب اقتدار از بازوی نظامی خود و مشروعیت از دگر بازوی دینی خویش، اقلیم تحت زعامت خود را جولانگاه چپاول مردمان می کرد. دیگر امر خصوصی معنایی نداشت و از جان و مال گرفته تا ناموس و ثروت مردم متعلق به پدر جامعه (حاکم) بود و همه باید مطیع امر او بودند.

ماکس وبر در نظریه پردازی خود حکومت پدرسالاری را دارای خودکامگی و تمرکز فوق العاده قدرت معرفی کرده و حاکم آن (حکومت) را به بی قیدی نسبت به قیدوبندها یا محدودیت های سنتی متهم می سازد. او چنین حکومتی را جز حکومت هایی می داند که در آن قدرت در شخصی سازترین زمان ممکن خود به سر می برد و بیان می کند که تنها در حوزه زعامت شاه و حاکم است که قدرت بی حد و اندازه ای جریان دارد.

این انحصار سیاسی و انحصار در حوزه قدرت، **فسادی سیستماتیک** را به همراه خویش به دنبال می آورد و این فساد سرتاسر ارکان حکومت و حکمرانی را در خود بلعیده و

حکومت را دچار اضمحلال شدیدی می کند. این انحصار قدرت و فساد سیستماتیک، تمام قد مقابل جریان های غیر همسو ایستادگی می کند و به آنها فضایی برای تنفس نمی دهد. این بی تنفسی سبب سرکوب همه نوع مردم شده و آنان را بیش از پیش از دستگاه قدرت و حکومت دور می سازد. با گذشت زمان و با نزدیک شدن به مدنیت و مدرنیته عصر پسا وستفالی و کنگره وین، و با به اوج رسیدن آرمان و اندیشه پارلمانتاریسم و دموکراسی خواهی در میان مردمان، اندیشه پدرسالاری رو به افول گذاشته و بعد از جنگ جهانی دوم، کمابیش از جهان غرب حذف گردید.

اما در جهان شرق همزمان با گسترش روح دموکراسی و جمهوری، همچنان شاهد جوامعی هستیم که دچار بلای پاتریمونیاالیسم هستند. هرچند با اینکه حکومت و ساختار سیاسی پاتریمونیاالیسم در حکومت های سلطنتی توانایی جولان و تاخت و تاز وسیع تری دارد، اما حکومت های دارای نظام سیاسی جمهوری نیز از خطر مبتلا شدن به اشکال جدید این ساختار سیاسی دور نیستند.

حکومت طاغوتی خاندان پهلوی در سال های ۱۳۰۴ - ۱۳۵۷، سعی داشت با در اختیار گرفتن انحصاری سیاست، قدرت، سرمایه و ثروت در دست خویش و حذف هم نوعه آحاد

ملت از این عرصه ها، قدرت خویش را حفظ کرده و مردم را نه ولی نعمت خود بلکه محکوم خود نگاه دارد. انقلاب عدالت خواهانه جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ با زعامت رهبر مستضعفین امت اسلامی، آیت الله سید روح الله موسوی خمینی (ره)، در مقابل این پاتریمونیاالیسم



تشکیل شده ی رژیم شاهنشاهی ایستادگی کرد و برای مدتی این ساختار را از عرصه سیاسی ایران اسلامی حذف نمود. فضای سیاسی در اوایل انقلاب اسلامی و در سال های ابتدایی انقلاب، تلفیقی از آزادی و جمهوری بود. گروه های مختلف و طیف های گونه گون سیاسی - اندیشه ای، با حفظ احترام متقابل و احترام به ساحت دین اسلام، در جامعه فرصت تکلم و بیان پیدا کرده بودند. با تشکیل حزب های سیاسی مختلف، گاه از لحاظ جریان و اندیشه ای متضاد با یکدیگر، جمهوری اسلامی گامی بلند به سوی حاکمیت مردم بر مردم و پلورالیسم برداشت و فضای سیاسی را بازتر از پیش کرد.

گزارش

سهام آموزش در ساختار حکمرانی

خلاصه گفت و گوی اینستاگرامی

۱۴۰۰/۱۰/۰۱

| مهمان: عادل برکم |

هر کشور طبق ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون های خود، تعهداتی برای تامین آموزش دارد. از یک دولت مدرن انتظار می رود آموزش رایگان را برای آحاد مردم تامین کند. ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست و نظام آموزشی جمهوری اسلامی این وظیفه را بر عهده دارد. اما "مجموعه مدارس" عنوان مناسب تری به جای نظام آموزشی در ایران است. به سیستمی که از مشکلاتی چون تعارض منافع، نظام تامین مالی نا عادلانه و تامین درآمد نا پایدار، تنوع مدارس و آموزش طبقاتی و کیفیت نا مطلوب معلمان رنج می برد نمی شود "نظام" گفت.

آموزش رایگان را فقط به رایگان بودن شهریه نباید محدود کرد. در بسیاری از کشورها علاوه بر شهریه، سرویس و تغذیه و پوشاک نیز برای دانش آموزان رایگان است. عموماً در کشور های پیشرفته نسبت مخارج دولت در آموزش به تولید ناخالص داخلی حدود ۷٪ می باشد که این نسبت در کشور ما کمتر از ۳٪ است. این به معنی است که دولت از پذیرش مخارج آموزش شان خالی می کند و تامین آن را به خانواده ها وا می گذارد. بدتر این که قسمتی از بودجه ای که دولت برای آموزش تخصیص می دهد جبران بدهی سال های قبل است و این بدهی هیچوقت کاملاً رفع نمی شود.

در سال ۱۳۵۳ مدارس ملی که مدارس پولی و غیر دولتی بودند به مدارس دولتی تبدیل شدند. این روند تا سال

های اول انقلاب ادامه داشت و در زمان جنگ نیز پوشاک و لوازم تحریر رایگان توزیع می شد. تا اینکه در سال ۱۳۶۳ تفسیری شورای نگهبان مبنی بر اینکه از اصل سی ام قانون اساسی ممنوعیت تاسیس مدارس و دانشگاه های ملی مستفاد نمی شود سنگ بنای خصوصی سازی آموزش را بنا نهاد تا دولت به بهانه خسارات جنگ و رشد جمعیت مدارس را خصوصی کند.

این روند حتی در دولتی که با شعارهای عدالتخواهی روی کار می آید نیز تداوم یافت و برخی از وزرای این دولت، خود از مدیران مدارس خصوصی بودند. البته قائل بودن حق تاسیس مدارس غیر دولتی برای خانواده ها و جامعه درست است ولی این نحوه سیاست گذاری به این معنی است که از سهم مدارس دولتی کاسته شود که نتیجه آن محرومیت طبقات ضعیف تر از آموزش است...

یکی از اتفاقات تلخ در توسعه مدارس غیر دولتی، یارانه های پنهانی چون زمین و ساختمان دولتی است که به برخی از مدارس غیر دولتی خاص تخصیص داده می شود و شاهد ایجاد مدارس خصولتی هستیم.

در دهه هفتاد برخی از ارگان های دولتی و نهاد های عمومی از بودجه ای که سهم همه مردم بود برای فرزندان کارمندان هزینه کردند و مدرسه ساختند. بسیاری از مدارس خصوصی تاپ که با هدف نخبه پروری ایجاد شده اند به بنگاه های آموزشی و محل کسب درآمد تبدیل شده اند. موسسات کنکور با حجم عظیمی از درآمد ها نه تنها مالیات نمی پردازند بلکه یارانه کاغذی نیز دریافت می کنند و به عنوان فعالان فرهنگی تقدیر می شوند!



با گذشت اندک زمانی از دهه ۶۰، رؤیای برابری اندیشه ها، ایجاد عدالت بین جنسیت ها، افکار، قومیت ها و صد آرزوی دیگر با بهانه های گوناگون بر آب شده و شاهد ایجاد یک سیستم نئوپاتریمونیالیسم در ساختار سیاسی ج.ا. شدیم.

در دوران پسا جنگ تحمیلی شاهد دوران بازگشت به پدرسالاری رژیم منحوس پهلوی بودیم. دوران مذکور دورانی بود که قدرت در انحصار یک طیف خاص با گرایش های خاص قرار گرفت. با گذشت زمان در بطن وجودی همین طیف هم دگرگونی هایی رخ داد که در نتیجه آن، هر روز این حلقه قدرت از روز پیشین خود تنگ تر می شد و افرادی با گرایش های میانه روتر از گردونه قدرت حذف می شدند.

با دخالت های مکرر و نظارت استصوابی ارکان هایی از ج.ا. در امور انتخابات و نیز وضع قوانینی که در امور مختلف استخدام دولتی، اولویت را نه بر کفایت، استعداد و تخصص بلکه بر وابسته بودن به جریان خاص و دانستن احکام خاص دینی قرار می دهد، بیشتر شبیه قوانین مغان دوران ساسانیان است تا داشتن قرابت به سیره نبوی و علوی.

اولویت های اصلی نظام در سال های اخیر کمابیش از حفظ مردم و دین اسلام و تامین رفاه و شکوفایی این دو و نیز ایجاد فضایی امن و آزاد برای مشارکت مردم در قالب مردم سالاری دینی، به سمتوسوی حفظ اشخاص خاص با گرایش های ویژه گذر کرده است و این برای نظام اسلامی که داعیه دار علمداری حکومت تشیع علوی در جهان است، بسیار کریه و خطرناک است.

جمهوری اسلامی باید با تعدیل و تعطیل کردن این افکار (پاتریمونیالیسم) و با بازگشت به اصل خویشتن، یعنی بازگشت به آرمان های اولیه اصلی و اصیل خود، اصولی چون عدالت، برابری و برادری را در ساختار سیاسی و اقتصادی خود حاکم سازد و در امر حکمرانی، با حذف قدرت طلبانی که به دنبال منافع شخصی خود بوده و با نگاهی بالا به پایین به عموم مردم می نگرند، جایگاه ویژه ای برای مردم قائل شود و عموم مردم را در امور اجرایی و تصمیم گیری های خود دخالت داده و با پرهیز از تجمع قدرت در نزد عده ای خاص، به سوی تامین منافع و خواسته های آحاد جمهور گام نهد.

۱. رضایی راد، محمد (۱۳۹۲). مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی
۲. عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۸). بنیادهای علم سیاست
۳. فیرچی، داوود (۱۳۹۸). نظام سیاسی و دولت در اسلام
۴. قوام، سیدعبدالعلی (۱۳۹۹). سیاست شناسی (مبانی علم سیاست)

متنوع سازی مدارس و فقر توجه به مدارس عادی از دیگر مشکلات سیستم موجود است. حدود ۱۶ نوع متفاوت از مدارس در ایران مشغول به کارند که در هیچ کشوری از جهان وجود ندارد.

مدارس نمونه دولتی که به عنوان تبعیض مثبت برای دانش آموزان کمتر برخوردار ایجاد شده بودند حال دیگر از دسترس این گروه خارج شده اند. متأسفانه این شرایط در آینده بدتر نیز می شود. در حالی که دلیل مخالفت با خصوصی سازی تغییر نگاه به مدارس از بستر آموزش و رشد برای عموم جامعه، به یک بنگاه تجاری و محل کسب درآمد است، در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، از توسعه مدارس غیر دولتی به عنوان راهکار بهبود نظام آموزشی یاد شده است. این یعنی کیفیت آموزش بر اساس میزان پول پرداختی تغییر می کند و در نتیجه در کوتاه مدت باعث کاهش کیفیت نظام آموزشی و در بلند مدت باعث عمیق تر شدن نابرابری اجتماعی موجود در جامعه می شود. در صورتی که می توان با نظام آموزشی عادلانه فرصت رشد برابر در اختیار تمام افراد جامعه قرار داد تا شکاف طبقاتی کاهش یابد.

از طرفی این نظام آموزشی در واقع به نابرابری اجتماعی مشروعیت می بخشد. فردی که در این سیستم، آموزش می بیند و رشد می کند در واقع بخشی از موفقیت خود را مدیون نابرابری موجود در سیستم است.

علی رغم اینکه در سند ششم توسعه کشور، خصوصی سازی آموزش به عنوان یکی از شاخص های کیفیت آموزش نامبرده شده اما هیچ نمونه موفق جهانی در این زمینه وجود ندارد.

نتایج نابرابری برآمده از خصوصی سازی تنها محدود به قبولی در کنکور نیست و در کیفیت ارائه دروس در مدارس و قبولی در رشته های خاصی که هزینه بالایی دارند نیز دیده می شوند. در آموزش های فنی و حرفه ای که می توانند برای اقشار کم برخوردار تر مفید باشند و سریع تر افراد را آماده ورود به بازار کار کنند نیز شاهد نابرابری هستیم.

در نهایت برای بهبود این وضعیت نابسامان باید تلاش کرد تا آحاد مردم در مورد این مسئله آگاه تر شوند و این مطالبه گری به یک مطالبه گری عمومی تبدیل شود تا شاهد تمرکز زدایی از نظام تصمیم گیری و سیاست گذاری آموزش و پرورش باشیم.

یادداشت

خطر قبيله گرایی

آفت ها و معایب طایفه گرایی بر شایسته سالاری
| امیرحسین حیدری |

چند ماه پیش سید مهدی صدرالساداتی مجموعه استوری‌های اینستاگرامی‌ای را در صفحه عمومی خود منتشر کردند که در آن به صورت دقیق و جامع به روابط فامیلی بین سران نظام پرداخته شده بود. اما چیزی که بیش از همه این ارتباط فامیلی را نگران کننده می‌کرد بسته بودن گراف روابط و وجود دور در آن بود. به زبان ساده‌تر یک فرد ممکن بود با یک فرد دیگر از چند جهت ارتباط فامیلی دور و نزدیک داشته باشد. به همین صورت از آنجا که چندین خانواده بزرگ و البته دارای حسن سابقه در پیروزی انقلاب اسلامی و صاحب منصب در نظام فعلی در این روابط حضور داشتند، این مجموعه روابط تعداد خانواده‌های دیگری را نیز شامل می‌شود که شمار افراد درگیر آن شاید به هزار نفر برسد!

صرف داشتن روابط خانوادگی گسترده با سران دیگر نظام فی نفسه نه منطقی است و نه اشکال شرعی دارد اما نتیجه خطرناکی که می‌تواند به بار بیاورد نیازمند توجه و تأمل است. جالب اینجاست خانواده‌های مذکور و یا حتی افراد داخل یک خانواده ممکن است در جناح‌های سیاسی مختلفی قرار گرفته باشند و عملاً در تضاد با یکدیگر باشند.

فضای بسته حاکمیت، عدم اجازه ورود به مردم عادی برای پیوستن به بدنه عامل حاکمیت و نگه داشتن "غیر خودی‌ها" در بدنه حامی حاکمیت، امنیتی انگاشتن فضا و امنیتی نگه داشتن فضا و صرفاً اعتماد به نزدیکان شاید دلایلی باشد که اکنون به وضعیت امروز در تاریخ پس از انقلاب رسیده‌ایم. به همین علت شاید خیلی از مسئولان سعی کنند مشاوران و همکاران خود را از نزدیکان خود که به آنها اعتماد و همچنین از گذشته و سابقه آنان اطلاع دارند استفاده کنند اما در نتیجه مشکلی پیش می‌آید که بسیار خطرناک است.

انتقاد و اصلاح به عنوان اصلی که برای سلامت سیستم واجب است در شرایطی که در بالا ذکر شد زیر سوال رفته و عملاً کارایی خود را از دست می‌دهد. در صورت بروز اشتباهی عمدی یا سهوی از سوی یکی از مسئولان این منتقدان هستند که با دادن بازخوردها به فرد خاطی او را در مسیر درست قرار می‌دهند اما این از واضحات است که در روابط فامیلی (حداقل آنچه در فرهنگ ایرانی ما وجود دارد) همیشه سعی شده از تنش گریز شود و همین نیز در سطوح بالاتر مشهود است. یعنی اگر شما

شاهد یک اشتباه از سوی شوهر خواهر خود باشید قطعاً نمی‌توانید به درستی تصمیم گرفته و عمل کنید چرا که تصمیمات شما روی منافع شما خارج از محیط کار تاثیر خواهد داشت و این اولین مشکل از این مسئله است.

پس در مرحله اول می‌توان فهمید که اینکه یک مجموعه توسط چند فرد که اتفاقاً ارتباط فامیلی دارند اداره شود اولین چیزی که از دست خواهد رفت **روحیه اصلاح و انتقاد** است.

همین مسئله در سطح بین سازمانی نیز مطرح است و محدود به افراد نیست. برای مثال صدا و سیما که باید متعلق به ملت باشد تا بتوان اسم ملی بر آن گذاشت اکنون یک بخش از حاکمیت است. به بیانی دیگر با دیگر سازمان‌ها و قوه‌ها رابطه فامیلی دارد (منافع مشترک دارد) و دوباره می‌توان دریافت که اصولاً این که از صدا و سیما که بودجه و کنترل و برنامه ریزی آن در دست گروهی غیر از مردم است انتظار عدالتخواهی و انتقاد داشتن کار اشتباهی است. این رویه در رفتار صدا و سیما تحت امر حاکمیت نیز دیده می‌شود؛ چه بسا در مسائلی مانند اتفاقات سال ۹۶، آبان ۹۸، آب خوزستان و آب اصفهان که به لطف وجود اینترنت آزاد روایت‌های مردمی به سادگی در دسترس بودند مشخص بود که صدا و سیما روایت ناصحیح و تحریف شده‌ای را به مردم ارائه می‌کرد. لذا این چنین است که هم در سطوح خرد و هم در سطوح بین سازمان‌ها و نهادها داشتن منافع مشترک و عرف نادرست می‌تواند در نهایت به ضرر مردم تمام شود.

اما مسئله مهم‌تر از سست‌تر شدن نهادها و افراد در انجام کار درست این است که این افراد و نهادها بر سر منافع و اشتراک داشته باشند و همکاری‌هایی صورت گیرد. در واقع این چنین است که طبقه‌بندی بسته‌ی قدرت شکل می‌گیرد و دیگر نه کسی می‌تواند وارد این فضا و طبقه بشود چرا که "امین" نخواهد بود و نه کسی می‌خواهد که از آن خارج شود چرا که تمام خواسته‌ها به راحتی می‌تواند برآورده شود.

در این نوع ساختار که امور رفته رفته از دست مردم خارج شده و به اختیار هسته سخت و بسته قدرت می‌افتد بالاخره از یک جایی به بعد (که به تجربه و تاریخ زیاد هم طول نمی‌کشد) این طبقه فقیر و مستضعف هستند که وارد فاز انتقاد و مطالبه می‌شوند و به مقابله با این هسته قدرت می‌پردازند.



گزارش

از قانون اساسی راست تا قانون اساسی چپ

خلاصه برنامه نشست های تحکیم اندیشه
۱۴۰۰/۰۷/۰۱

| مهمان: علی صابری تولایی |

تصورمان را بر این فرض می‌گذاریم که وقتی از کلمه‌ی اندیشه‌ی راست یا جبهه‌ی راست صحبت می‌کنیم منظورمان تفکری است که به لیبرالیسم، مخصوصاً شکل اقتصادی‌اش علاقه زیادی دارد، یا نئولیبرالیسم شکل جدیدی از لیبرالیسم که در آن باز آزادی اقتصادی تجلی بیشتری دارد دلستگی دارد و منظورمان از چپ هم، آن اندیشه و فکری است که خودش را در ضدیت با اندیشه راست یا لیبرالیسم اقتصادی معرفی می‌کند و اجمالاً می‌شود این تفکر را نزدیک به سوسیالیسم یا تعبیری که به انگ هم نزدیک است مثل مارکسیست و عبارات دیگر مشابه دانست.

اگر بخواهیم مقداری از حرارت این کلمه کم بشود یا قابلیت تبدیل شدنش به انگ را کم کنیم می‌توان گفت اندیشه برابری و عدالت در آن پررنگ است. اندیشه راست را می‌توان اندیشه‌ای دانست که در آن آزادی پررنگ است و اندیشه چپ را اندیشه‌ای می‌توان دانست که در آن برابری و عدالت اجتماعی پررنگ است. این دو تفکر، اگرچه مهم‌ترین محل مناقشه‌شان در حوزه‌ی رفتار اقتصادی است اما باید دقت داشت که زیربنای اختلاف، از معرفت‌شناسی، از تعریف انسان، از مواجهه‌ای که با فرهنگ دارند و ... شروع می‌شود.

دو اندیشه راست و چپ از لحاظ معرفت‌شناختی نیز مناقشه‌های بسیاری دارند. یک تفکر به علم مدرن علاقه دارد و تفکر دیگر علم مدرن را نقد می‌کند. در تعریف انسان، یک تفکر این باور را دارد که انسان، فرد متفرقی است که منتزع از جامعه متولد می‌شود، رشد و نموش منتزع از جامعه است و می‌خواهد نتیجه بگیرد که تکلیفی در برابر دیگران ندارد و تأکید بر فرد گرایی دارد، در مقابل، تفکری دیگر معتقد است که انسان در جماعت شکل می‌گیرد و متولد می‌شود و بنابراین حیاتی خارج از جماعت ندارد و وابسته به جماعت است و دینش را به جماعت باید ادا بکند. یک تفکر بر تفرد تأکید دارد و دیگری بر هم بودگی؛ یک تفکر بر سوژه منفرد تأکید دارد و دیگری بر پیوند با جماعت تأکید دارد.

از بخش مفهوم‌شناختی اجمالی که بگذریم، عنوان متن اشاره بر قانون اساسی ایران دارد. بنده بحث را اگرچه بدواً از یک بحث جهان شمول شروع خواهم کرد؛ اما نهایتاً می‌خواهم تمرکز کنم بر بحث قانون اساسی ایران، به این خاطر که معضل را در داخل مرزهای ایران تعریف کردم و آن معضل و مشکل این است که اکنون با اینکه فرض بر این است که کشور ما یک اساسنامه روشن و صریح دارد، اما ساختار ما و قاعده نویسی برای ساختار ما با یک آشفتگی نظری جدی همراه است.

جبهه و تفکر چپ، معتقد است قانون اساسی ما از ما یک نظام سیاسی و اجتماعی متمایل به اندیشه‌ی چپ را مطالبه می‌کند و جبهه و فکر راست مطابق میل خود قانون اساسی را مطالعه و خوانش می‌کند. البته اگرچه در این مناقشه، هر دو تفکر به یک اندازه توان دارند، اما خروجی چنین وضع آشفتگی به نفع جناح راست می‌باشد. یعنی در یک وضع آشفتگی، جناح راست پیروز است و کشور ما به سمت ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی متمایل به راست حرکت می‌کند.

این مناقشه در فرهنگ نیز وجود دارد؛ رسانه‌ای که تفرد و خودمحوری را تبلیغ می‌کند، نزدیک به جناح راست است و رسانه‌ای که بر روی تکلیف اجتماعی تأکید می‌کند و سعی دارد الگوهای اجتماعی را پررنگ‌تر کند به تفکر و جناح چپ نزدیک است.

سوال: قانون اساسی ما به کدام تفکر نزدیک‌تر است؟

ابتدا بحث مختصر تبارشناختی در فلسفه حقوق یا حق را شروع خواهیم کرد، که شاید بشود این را به عنوان یک بحث مختصر فلسفه سیاسی دانست و بعد از آن به قانون اساسی ایران خواهیم پرداخت. با آگاهی به این تبار تاریخی، بهتر می‌توان از وضعیت قانون اساسی آگاه شد، چون ایده‌ی قانون اساسی متعلق به یک بستر تاریخی و فرهنگی خارج از مرزهای ایران است و اصل ایده‌ی قانون اساسی که امروزه به اسم مشروطیت شناخته می‌شود و شکل و شمایل نگارش قانون اساسی و بخش‌هایی از محتوای آن از محل دیگری به دست آورده شده است. آشنایی با آن تبار کمک می‌کند که وضعیت قانون اساسی ایران بهتر درک شود.

قوانین اساسی امروز، مولود ایده و اندیشه‌ی مشروطیت هستند. ایده‌ی مشروطیت یا ایده و اندیشه‌ی قانون اساسی گرایی که امروزه بعضی در رشته حقوق عمومی، به آن «دستورگرایی» می‌گویند. دستور، کلمه‌ای عربی به معنای قانون اساسی است. ایده‌ی مشروطیت پدر ایده‌ی قانون اساسی است و محصول عصر مدرن است و بعد از عصر روشنگری به طبع پیدایش اندیشه قوای طبیعی متولد شد.

ایده‌ی قوای طبیعی، اندیشه مدرنی است که بزرگان نظم سیاسی مدرن آن را ارائه کرده اند؛ اصل حرفشان این است که انسان وقتی به دنیا می‌آید حقوقی برای او حساب می‌شود، مهم‌ترین حقوقی که برای انسان به صورت طبیعی معرفی می‌شود به غیر از تعلقات جغرافیایی، قومیتی و والدین، دو حق آزادی و عدالت هستند که در دوره‌ی مشروطیت به مساوات و حریت ترجمه شده‌اند.

دو حق آزادی و عدالت براساس آرای اندیشمندان اولیه، باید مهم‌ترین جوهره‌ی نظم سیاسی مدرن باشند؛

نظم سیاسی مدرن باید مبتنی بر قوائدی نوشته شوند که آن قوائد از این دو حق مسلم سیراب شوند. درباره‌ی این دو حق آزادی و برابری، درابتدا تصور بر این بوده است که این دو حق می‌توانند با هم در یک رابطه‌ی دوستانه قرار بگیرند و نظم سیاسی اجتماعی را تمشیت کنند.

حق آزادی به این معنی است که حاکمیت حق ندارد در حوزه‌ی رفتار شهروندان یا اعضای خودش دخالت کند.

حق برابری از حاکمیت، نحوه‌ی برخورد یکسان با همه شهروندان را مطالبه می‌کند و هیچکس را بر دیگری ترجیح نمی‌دهد.

تولد این دو حق در اندیشه‌ی سیاسی، در اعتراض و واکنش به نظم قدمایی است. نظم قدمایی، مبتنی بر دو اهرم جدی انقیاد و نظم سلسه مراتب شکل گرفته است، بنابراین، تفکر مدرن تلاش می‌کند نرم افزاری را معرفی کند که مقابل آن نظم قدمایی بایستد. نظم قدمایی اساسش مبتنی بر سلسله مراتب و تفاوت بین طبقات اجتماعی است، یک گروه اشراف می‌باشند که خود، تقسیم می‌شوند و بعد از آن عموم افراد هستند و گروه دیگر فئودال‌ها و سرورها می‌باشند. نرم‌افزاری که

برای مقابله با این بخش از این نظم مطرح می‌شود، برابری است. اهرم دیگر نظم قدمایی انقیاد می‌باشد که برده‌داری یکی از اشکال رایج این انقیاد است و به عنوان یکی از اهرم‌های آن نظم می‌باشد و آن را سامان می‌دهد. متفکران مدرن، نرم افزار دومی که برای مقابله با انقیاد مطرح می‌کنند آزادی است.

متفکران مدرن ادعا می‌کنند بین آزادی و برابری می‌شود وفاق را برقرار کرد و آزادی و برابری با همدیگر، انسان مدرن را از آن انقیاد و استبداد و نظم سلسله مراتب و استثمار رها می‌کنند و جامعه مدرن را به خود او واگذار می‌کنند و دولت مدرن با رعایت برابری و آزادی سامان خواهد یافت.

در همان اوایل، تناقض ذاتی بین آزادی و برابری به تدریج آشکار شد. جان استوارت میل، که از بزرگ‌ترین متفکران نظم سیاسی مدرن می‌باشد و حتی شاید بتوان گفت جزو ۲ یا ۳ نفر مهم است، نظریه‌ی خودش را توضیح می‌دهد و بلافاصله اعلام می‌کند که یکی از مهم‌ترین حقوق آزادی انسان، حق مالکیت است و دولت در صورتی مشروع است که به حق مالکیت احترام بگذارد.

دلیل تأکید بر دو حق مالکیت و برابری این است که آزادی، عصاره‌ی تفکر راست و برابری عصاره‌ی تفکر

چپ است. استوارت میل، مالکیت را به عنوان مؤلفه‌ی مهم آزادی معرفی می‌کند و برای اینکه این حق به نابرابری‌های گسترده منجر نشود، سه شرط برای حق مالکیت در نظر می‌گیرد؛ مالکیت براساس این ۳ شرط محترم می‌باشد:

۱_ مالکیت محصول کار و حیازت باشد نه محصول غلبه و جبر؛ اگر فردی زمینی را به زور بگیرد مالک آن نخواهد بود، ولی اگر زمینی بدون مالک را پیدا کنید و آن را آباد کنید به آن حیازت می‌گویند.

۲_ مالکیت باید به اندازه‌ای باشد که به قدر کافی اراضی برای مالکیت بقیه‌ی آحاد جامعه باقی بماند؛ فرد نباید کل اراضی در زمین را حتی با کار خود تصاحب کند.

۳_ مالکیت نباید سبب هدر رفتن منابع شود؛ فرد اگر زمینی را تصاحب کند و دوش شرط قبلی را نیز رعایت کند ولی اگر این مالکیت سبب هدر رفتن منابع شود، در این صورت مالکیت فرد محترم نیست.

جان استوارت میل، این سه شرط را با امید بر اینکه رعایت این شروط، مانع از نابرابری گسترده و فقر گسترده شود ارائه کرد و می‌خواست نظم قدیم را با این نظریه رد بکند، اما همین سه شرط، بهانه‌ای می‌شود برای تعمیق نابرابری‌ها؛ قدرت

های آن زمان به بهانه‌ی نابودی و هدر رفتن منابع، شروع به دخالت در اراضی کشورهای فقیر کردند. قدرت‌های آن زمان، به بهانه دوم که باقی ماندن منابع برای دیگران در حد کافی بود به دخالت پرداختند.

قدرت‌ها از این ۳ شرط استفاده کردند و علیه برابری حرکت کردند؛ با این استدلال که اکثریت، منابع را هدر می‌دهند و اقلیت به دلیل دانش بیشتر، بهتر می‌تواند از آن منابع استفاده کند و آن‌ها را شکوفا کند، اقلیت شایستگی سیطره و سلطه بر منابع بیشتر را دارا هستند؛ در واقع شروط استوارت میل مجوزی برای برده‌داری شد. استوارت میل، خودش از این استفاده کرد و استعمار را مشروع کرد. استوارت میل برای آمریکا قانون اساسی نوشت و حق رأی را فقط برای برده‌داران و مالکان مشروع دانست. استوارت میل، خودش از برده فروشان بزرگ بوده و خود نیز استعمار کشورهای آفریقایی و آسیایی را تجویز کرد، با این توجیه که توده‌هایی که بر آن اراضی حاکم هستند چون نمی‌توانند آن اراضی را بارور کنند سبب می‌شوند تأمین نیازهای همه‌ی مردم به خطر بیافتد و لازم است آن اقلیتی که توان استفاده از آن منابع را دارد اراضی را تصرف کنند. این اولین شکل ایجاد همبستگی بین آزادی و برابری بود که نتیجه‌ی عکس داد.

دومین شکل یا پیشنهاد همبستگی بین آزادی و برابری، برابری صوری و برابری شکلی تفسیر شد. برابری صوری بدین معنا بود که کشور دارای قوانینی باشد که برای آحاد مردم به صورت برابر اعمال بشود؛ یعنی به گونه‌ای نباشد که برای قشری اعمال شود و برای قشر دیگر اعمال نشود. این برابری برخلاف ایده‌ی استوارت میل تقریباً زنده مانده ولی در عمل سبب تعمیق نابرابری می‌شود.

اگر همه‌ی آحاد یک جامعه وضعیت یکسان داشته باشند، برابری صوری تبدیل به برابری همگانی می‌شود؛ یک مسابقه دو را فرض کنیم که همه وضعیت یکسانی دارند، اگر در این مسابقه قائل به برابری صوری باشیم این مسابقه عادلانه می‌باشد و برابری رعایت شده است ولی اگر در وضعیتی باشیم که همه وضعیت یکسانی ندارند و بخواهیم بین آنها رقابت را شروع کنیم، این در واقع همان نابرابری است؛ زیرا مشخص است که برنده کیست.

مناقشه‌ی آزادی و برابری ادامه پیدا کرد، صورت مناقشه به این شکل است که لازمه‌ی رعایت آزادی این است که دولت حق دخالت در رفتارهای شهروندان را ندارد و نتیجه‌ی آن، آزادی رسانه و عقیده و انتخاب سبک زندگی می‌باشد. در تفکر غیردینی به نظر می‌رسد عدم مداخله دولت خطرناک نباشد اما یکی دیگر از وجه‌های عدم دخالت دولت، عدم

دخالت در حریم رفتار اقتصادی است. این شکل از آزادی سبب تعمیق نابرابری و شکاف بین گروه‌های اجتماعی می‌شود؛ بنابراین آزادی، ضد برابری می‌شود.

از سوی دیگر، لازمه‌ی برابری، مداخله‌ی دولت در بخشی از رفتارها است. دولت باید در بخشی از رفتارها مداخله کند و مهم‌ترین شکل آن مداخله، مداخله در رفتارهای اقتصادی است. دولت برای ایجاد برابری، باید بخشی از فعالیت‌های اقتصادی را محدود کند، مانند: قیمت‌گذاری توسط دولت، کنترل قراردادهای وضع محدودیت‌ها بر قشری که توانایی بیش‌تری بر تنظیم قرارداد دارند، مانند قانون کار و... پس آزادی و برابری بایکدیگر تضاد دارند.

با تجربیات تاریخی مذکور، اندیشمندان بزرگ جهان در نیمه قرن بیستم، بعد از دو جنگ جهانی، که قرار بود اسنادی را برای قاعده‌گذاری کل جهان تنظیم بکنند، این پیش فرض را قبول داشتند که نمی‌شود بین آزادی و برابری وفاق ایجاد کرد و در نهایت دو جبهه‌ی متخاصم شدند. گروه چپ و گروه راست هر دو فاتح جنگ بودند ولی می‌دانستند نمی‌شود بین آزادی و برابری، وفاق و همبستگی ایجاد کرد.

بعد از اتمام جنگ و در نیمه قرن بیستم اندیشمندان دورهم گرد آمدند و جامعه‌ی ملل و بعد ها **سازمان ملل** را برای مدیریت جهان تاسیس کردند؛ برای مدیریت جهان نیاز به قواعدی بود و این قواعد به مثابه رگ‌هایی بود که قرار بود به جهان حیات بخشی بکند و نیاز به خون داشت و این خون نظریه ای بود که حقوق آزادی و برابری انسان را تأمین کند. اندیشمندان نیز می‌دانستند که وفاق، آزادی و برابری ممکن نیست؛ بنابراین باید یکی بر دیگری ترجیح پیدا بکند.

جناح راست به رهبری **آمریکا و تفکر سیاسی لیبرالیسم**، اسناد حقوق بشری را نوشت و در این اسناد ایده آزادی و فرزندان حق آزادی را ترجیح داد که مهم‌ترین آن‌ها حق مالکیت و آزادی قرارداد بود که سبب تضمین آزادی بازار می‌شوند، همچنین در کنار آن‌ها آزادی بیان، آزادی اندیشه، آزادی رسانه، مشارکت سیاسی و... را نیز تعبیه کرد. جناح راست معتقد بود که باید آزادی ترجیح داده شود. اولین سند حقوق بشری را جناح راست نوشت که امروزه به اسم سند حقوق مدنی و سیاسی شناخته می‌شود.

جناح چپ به رهبری **شوروی و چین** اعتقاد داشتند این حقوقی که در سند پیشنهادی ارائه شده توسط جناح راست وجود دارند ناقض برابری می‌باشند و باعث شکاف اجتماعی بیش‌تر می‌شوند. این جناح که وابسته **سوسیالیسم** بودند سند دیگری را پیشنهاد کردند که در آن حقوق مبتنی بر برابری اولویت داشت. استدلال جناح چپ این بود که آن فقیری که در آفریقا زندگی می‌کند آزادی رسانه،



آزادی بیان و آزادی تعیین سرنوشت برایش استفاده‌ای ندارد؛ فردی که نان شب ندارد آزادی رسانه برای او کارایی ندارد. متفکرین جناح راست بر این عقیده بودند که اگر به دولت برای تأمین حق برابری اختیار بدهید منجر به پیدایش حکومت‌های توتالیتر مانند دولت‌های جناح چپ می‌شود که دولت به بهانه‌ی تأمین برابری در همه‌ی حوزه‌های آزادی، دست اندازی کند.

رقابت بین جناح چپ و راست سبب ایجاد دو سند حقوق بشری مهم شد:

سند اول سند **حقوق مدنی و سیاسی** که شامل حق مالکیت و آزادی می‌باشد، این سند به نسل اول حقوق بشر و همچنین به سند حقوق آبی مشهور است. این حقوق، سلبی می‌باشند؛ یعنی شهروندان این حقوق را دارند و دولت نباید آن حقوق را از شهروندان سلب کند و نباید دخالت کند. چنانچه دولت بخواهد دخالت کند خطا کرده است.

سند دوم که توسط جناح چپ ارائه شده است به نسل دوم حقوق بشر و **حقوق سرخ** مشهور می‌باشد و عنوان آن حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است. این حقوق ایجابی هستند؛ یعنی اگر افراد رها بشوند و دولت دخالت نکنند این حقوق مندرج در سند دوم از افراد سلب خواهد شد و ضروری است دولت برای تأمین این حقوق دخالت کند.

سازمان ملل در تلاش بود تا این دو سند را تبدیل به یک سند بکند و بین این دو همبستگی ایجاد کند ولی ناموفق بود و در نتیجه هر دو سند به صورت جداگانه تصویب شد و به کشورهای جهان اعلام شد که می‌توانند به سندی که باب میلشان است ملحق شوند. اکثر کشورها به هر دو سند ملحق شدند بعضی هم به یکی از آن دو سند.

مدتی حقوق آبی و حقوق سرخ وارد منازعات جنگ سرد شدند و هر جناح تلاش می‌کرد مبتنی بر سند خود، معاهده‌ای بنویسد و کشورهای بیشتری را عضو خود کند. اما پیروز این نزاع جناح راست به سرکردگی آمریکا بود؛ جناح راست توانست اکثر کشورهای دنیا را با قاعده‌گذاری بین المللی ملزم به وارد کردن حقوق سند اول به قوانین اساسی خود کند.

جناح چپ نتوانست سند خود را برای دنیا الزام آور کند. سند اول برای گرفتن امضای کشورها با عبارت «دولت مکلف به تأمین تمامی این حقوق است.» تلاش می‌کرد اما سند دوم برای گرفتن امضا از کشورها با عبارت «دولت های عضو این سند برای تأمین حقوق مندرج در این سند تلاش خواهند کرد.»

خلاصه‌ی حقوق سند دوم تأمین مایحتاج اولیه انسان ها می‌باشد که شامل تأمین مسکن، تأمین شغل،

تأمین حق درمان و تأمین آموزش است؛ چون دولت ها زیر بار این سندها نمی‌رفتند و این سند امضای کافی را به دست نمی‌آورد، بلوک شرق مجبور شد آن الزام را بردارد ولی سند اول الزام داشت و دولت‌ها راحت‌تر امضا می‌کردند چون از دولت چیزی نمی‌خواست. این دو سند همزمان امضا شدند و کشور ما نیز آن‌ها را قبل از انقلاب پذیرفت و همچنان ادامه دارد.

قانون اساسی ایران

قانون اساسی ایران متمایل به تفکر چپ نگارش شده است، اگرچه به طور کامل تأمین کننده‌ی تفکر چپ نمی‌باشد. در قانون اساسی ایران در فصل حقوق ملت، حقوق مبتنی بر آزادی وجود دارد؛ مانند:

۱- اصل بیست و دوم که شامل آزادی حیثیت، جان و مال است، یعنی دولت حق دخالت در این حوزه را ندارد.

۲- اصل صد و بیست و چهارم: نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند.

۳- اصل بیست و ششم: آزادی فعالیت و آزادی اجتماع و امثالهم.

۴- اصل بیست و هفتم: تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها آزاد است.

قانون اساسی ایران در برابر این آزادی‌ها شامل حقوقی است که نشان دهنده این است که قانون اساسی سند نسل دوم را نیز پذیرفته و به تفکر چپ متمایل شده است. قانون اساسی، این سند نسل دوم

را نیز پذیرفته، شکل نگارش قانون اساسی شبیه نگارش سند نسل دوم شده است و الزام نرمی را ایجاب می‌کند. مانند:

- در مقدمه‌ی قانون اساسی، متن زیر ذکر شده است که این عبارت بیشتر تأیید کننده تفکر چپ می‌باشد.

«اقتصاد، وسیله می‌باشد نه هدف؛ در تحکیم بنیادهای اقتصادی، اصل رفع نیازهای انسان در جهت رشد و تکامل اوست نه همچون دیگر نظام‌های اقتصادی، تمرکز و تکاثر ثروت و سود جویی، زیرا در مکاتب مادی، اقتصاد خود هدف است و بدین جهت در مراحل رشد اقتصاد، عامل تخریب و فساد و تباهی می‌شود ولی در اسلام، اقتصاد وسیله است و از وسیله انتظار جز کارایی بهتر در راه اصول و هدف نمی‌توان داشت، با دیدگاه مذکور، برنامه‌ی اقتصاد اسلامی، فراهم کردن زمینه‌ی مناسب برای پرورش خلاقیت‌های متفاوت انسانی است و بدین جهت تأمین امکانات مساوی و متناسب و ایجاد کار برای همه‌ی افراد و در رفع نیازهای ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی او برعهده حکومت اسلامی می‌باشد.»

لیبرالیسم اقتصادی مبتنی بر **فایده گرایی** است. در عبارت مذکور سود جویی نفی می‌شود و در مقدمه واضح است که قانون اساسی ایران به تفکر چپ نزدیک است. این مقدمه مداخله‌ی دولت را می‌طلبد.

- اصول مقدماتی که مادر اصل می‌باشند، یعنی برای اصول دیگر ریل هستند، در ادامه بیان شده است.

اصل دوم: جمهوری اسلامی نظامی است برپایه ایمان به اصولی همچون، نفی هرگونه ستمگری، ستمکشی، سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و ایمان به قسط، عدل، استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی. «قانون اساسی قسط و عدل را پایه‌های جمهوری اسلامی معرفی می‌کند ولی سخنی از آزادی و امثالهم به میان نمی‌آورد.»

اصل سوم: آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همگان در تمامی سطوح. که این موضوع یکی از مؤلفه‌های سند حقوق اقتصادی و اجتماعی می‌باشد.

اصل ششم: محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی.

اصل نهم: رفع تبعیض‌های ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه‌ی افراد در تمام زمینه‌های مادی و معنوی. این اصل نیز دخالت دولت را می‌طلبد.

اصل دوازدهم: پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه طبق قوانین اسلامی، تحت ایجاد رفاه، رفع فقر، برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه، مسکن، کار و بهداشت.

یکی از مهم‌ترین اسنادی که به گرایش قانون اساسی به تفکر چپ اشاره دارد فصل سوم «فصل حقوق ملت» قانون اساسی است که در آن ذکر شده است: «مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردار هستند و رنگ، نژاد و زبان سبب امتیاز نخواهد بود.» که آن را به همان برابری صوری تفسیر می‌کنند.

اصل بیست و هشتم: هرکس حق دارد شغلی را که بدان مایل است برگزیند و دولت موظف می‌باشد با رعایت نیاز جامعه به مشاغل گوناگون، برای همه‌ی افراد، امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید؛ یعنی دولت حق شغل را ایجاد کند و نمی‌تواند دخالت نکند. سند حقوق مدنی و سیاسی عدم مداخله دولت را می‌طلبد ولی سند دوم از دولت ایجاد شغل را می‌طلبد.

اصل بیست و نهم: برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کارافتادگی، بی سرپرستی و ... حقیقت همگانی. در اسناد جناح راست، تأمین اجتماعی تا اندازه‌ای به رسمیت شناخته شده است، اما محدود به گروه‌های آسیب پذیر است و برای همگان نیست.

اصل سی‌ام: دولت موظف است وسایل آموزش و پرورش رایگان را برای همه افراد تا سرحد خودکفایی کشور فراهم کند.

اصل سی و یکم: داشتن مسکن حق هر خانواده ایرانی است



و دولت موظف است با رعایت اولویت برای آن‌ها که نیازمندتر هستند، به خصوص روستائیان و کارگران، زمینه را فراهم کند. این اصل نیز الزام آور نیست.

فصل چهارم قانون اساسی (در زمینه اقتصاد و اموری)

اصل چهل و سوم: برای تأمین استقلال اقتصادی و ریشه کن کردن فقر و محرومیت، اقتصاد جمهوری اسلامی بر این اصول استوار است: ۱- تأمین نیازهای اساسی ۲- تأمین شرایط امکانات کار برای همگان، به منظور رسیدن به اشتغال کامل ۳- تنظیم برنامه‌ی اقتصادی کشور به صورتی که محتوا چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت کافی برای خودسازی معنوی داشته باشد. ۴- جلوگیری از بهره‌کشی از کارگران. ۵- منع اضرار به غیر و انحصار و احتکار. ۶- منع اصراف و تبذیر. که نیازمند دخالت دولت می‌باشد.

اصل چهل و چهارم: نظام اقتصادی جمهوری اسلامی بر این سه پایه استوار است:

- ۱- دولت در اقتصاد سهم دارد.
 - ۲- بخش دولتی شامل کلیه صنایع بزرگ می‌شود.
 - ۳- بخش خصوصی شامل آن قسمت از دامداری، کشاورزی، صنعت، تجارت و خدمات می‌باشد که مکمل فعالیت‌های دولتی و تعاونی است؛
- یعنی اصل دولت است. تاجایی که موافق مفاد این فصل باشد و موجب رشد اقتصادی کشور گردد مالکیت در این سه بخش مورد حمایت است.

از لحاظ تاریخی پیش‌نویس قانون اساسی ایران، فاقد بخش اقتصادی بود، اما بخش اقتصادی را جناح چپ پیشنهاد کرد. حزب توده، پیشنهادی داشت که یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های آن، این بود که تأمین مسکن، تأمین شغل و تأمین مایحتاج اولیه باید در قانون اساسی باشد و پیشنهاد دیگر این بود که نظام اقتصادی باید روشن باشد. سپس قانون اساسی را نگارش کردند و تمام پیشنهادهای آن‌ها در متن قانون اساسی بدون تغییر، نگارش شد.

پس قانون اساسی ایران برابری را پذیرفته است اما سیاست‌های اقتصاد، خلاف این می‌باشد؛ مانند اصل ۴۴ که بخش خصوصی را خلاف اصل می‌داند اما سیاست‌های اصل ۴۴ به بخش خصوصی اصالت داده است و طبق آن بخش‌هایی از سه بخش مذکور را به بخش خصوصی داده است.

چرا نظام اقتصادی ما به سمت لیبرالیسم اقتصادی حرکت می‌کند؟

- ۱- ابهاماتی که در بخش‌های اصول وجود دارد.
- ۲- نگرانیان قانون اساسی ایران به دلایلی از جمله تفکر فقهی حاکم بر شورای نگهبان، تفکر برابری را قبول ندارند، از اول انقلاب نیز از دخالت دولت در مالکیت مخالف بودند؛ تفسیر شورای نگهبان این است که اگر

قانونی ضد این اصول قرار بگیرد رد می‌شود اما اگر قانونی تصویب شود و این حقوق را تأمین نکند دلیلی برای ردش وجود ندارد. در واقع شورای نگهبان، قانون اساسی را ضد مبانی خودش تفسیر می‌کند.

گزارش

جامعه و امکان زیست زنانه

خلاصه مناظره ویژه برنامه روز زن ۱۴۰۰/۱۱/۰۵

مهمانان برنامه: سارا بصیری، صالحه خدادادی، زاهره میر جعفری، ابوالفضل اقبالی



خانم خدادادی: از زمان حوا ظلم علیه زنان وجود داشت و حتی بعد از اسلام هم به علت تعابیر اشتباه باهم ظلم ادامه دارد با اینکه اسلام در حقیقت موافق حضور زنان در جامعه بوده حتی در جامعه الان ایران با وجود اسلامی بودن حقوق رعایت نمی‌شود. مثل: وضعیت زنان از لحاظ اشتغال بعد از زایمان و بارداری، عدم احقاق حق حضور در مناصب سیاسی. فاصله ما از ادعا تا عمل زیاد است.

در چنین جامعه مردسالار علی‌رغم توصیه‌های رهبر انقلاب و حتی آرمان‌های جهان اسلام امکان بروز و ظهور توانمندی‌ها به زنان داده نشده است به همین دلیل است که ما زنان کمی را در زمینه سیاسی و نظامی می‌شناسیم ولی مردان زیادی را به کرات شناختیم و شاهد حضورشان بوده‌ایم و اما در مسئله حجاب آیا با مجازات می‌شود به این موضوع رسیدگی کرد یا نیاز به اقدامات فرهنگی وجود دارد؟ حتی در جامعه مردسالار وقتی که زنی را برای مناصب سیاسی انتخاب می‌کنند انگار که مردی مردتر از مردان قبلی روی کار آمده و دقیقاً همان تفکر مردسالارانه و همان رویکرد ادامه پیدا می‌کند و همچنین وقتی انتخاب می‌شوند کسانی هستند که به درد جامعه زنان نمی‌خورند.

خانم میر جعفری: در جامعه ایرانی اکنون یعنی پس از انقلاب اسلامی، زنان با وجود داشتن حجاب و عفاف توانستند موفقیت‌های زیادی، حضور در اجتماع، حتی پشت جبهه‌های جنگ و ... را تجربه کنند اما قبل از انقلاب و آرمان‌های این موضوع تا چه حد امکان‌پذیر بود و زنان چقدر امنیت داشتند؟ البته هنوز ساختارها کامل نیست و ضعف‌هایی دارد ولی درعین

حال اولویت برای زنان حضور در ساختار خانواده است. در تمام دنیا ساختارهای مردسالارانه وجود دارد نه تنها در ایران و ما نباید برای حضور زنان در جوامع مختلف نرخ تعیین کنیم. به نظر شما آیا زنی که به طور تمام و کمال در عرصه سیاست و جامعه حضور دارد می‌تواند زنانگی خودش را حفظ کند؟

حجاب وسیله‌ای است که ما با آن نشان می‌دهیم که تفکر و شخصیت زیبایی دارم و آن را به نمایش می‌گذارم نه اندام و چهره و ... ولی درعین حال جامعه ما دچار افراط و تفریط هست و جامعه اسلامی به خاطر حد و حدودی که مشخص نشده باید پاسخگو باشد.

با عدم رعایت حجاب ما به ساختار خانواده خصی دیگر ضربه می‌زنیم و اون شخص باید زحمت اصلاح را بکشد. ما باید اصول اخلاقی را رعایت می‌کردیم که نکردیم و برای کنترل، این اصول به قانون تبدیل شده است و الان هم به قانون زدگی زنانه که دائماً در مناصب سیاسی فعال باشند باعث می‌شوند که وقتی برای رسیدگی به خانواده نداشته باشند و در نتیجه آمار طلاق بالا می‌رود.

آقای اقبالی: فمینیسم خواستار برابری زن و مرد هست و از هر دو به‌عنوان یک انسان تعبیر می‌کند، اما در این میان نظام سرمایه‌داری از فمینیسم به‌عنوان یک فرصت استفاده کرده تا بتواند منافعش را تأمین کند مثل با به‌کارگرفتن زنان در کارخانه با حقوق کم و ...

فمینیسم عملاً نتیجه‌ای نداشت نه از لحاظ برابری در اجتماع و نه کمکی به وظایف همسری و مادری در خانواده کرد. زن و مرد هرکدام ویژگی‌ها و وظایف خاص خود را دارند و

هرکدام این‌ها کارهایی ازشان برمی‌آید که از دیگری بر نمی‌آید و نمی‌توانیم یک نقش و الگوی واحد را برای هر دو در نظر بگیریم.

چون ساختارها مردانه هستند، حضور زنان تأثیری در بهتر شدن شرایط سیاسی جوامع و لطیف شدن آن ندارد و زنانگی به این ساختارها ملحق نشده است. پس حضور زنان بی‌تأثیر است و هرکدام از زن و مرد باید به وظایف مختص خود بپردازد نه کارهای شبیه به هم.

ما باید از لحاظ فرهنگی به حدی برسیم که زن از زن بودن خودش و وظایف خودش منجر نباشد و به آن افتخار کند. اصلاً چرا زن‌ها باید مخالفت کنند باحجاب؟ حجاب دغدغه اصلی‌اش این است که تمام کسب رضایت جنسی زن و مرد از یکدیگر معطوف به خانه و اتاق خواب باشد.

خانم بصیری: وقتی مثال حضرت فاطمه زده می‌شود افراد به این فکر می‌کنند که صرفاً یک مادر و همسر نمونه بوده نه اینکه در اجتماع و مناصب سیاسی هم فعال بوده که این کاملاً اشتباه است در این ساختار فقط از عفاف صحبت می‌شود و از زن به‌عنوان یک برده تعبیر می‌کنند تا که قدرت در اختیار جامعه مردسالار باشد.

زنان اقلیت مورد سوءاستفاده در ساختار پدرسالارانه و مردسالارانه قرار می‌گیرند. برای مثال در خانواده زنی که نمی‌تواند اجازه عمل فرزندش یا خروج از کشور را بدهد کجا مقدس است؟ این صرفاً یک زاد و ولد است، حتی نمی‌تواند بگوید که من بچه می‌خواهم یا نمی‌خواهم. ساختار مردسالارانه هیچ‌کدام از معیارهای عدالت را ندارد در ساختار مردسالارانه حتی زن‌ها هم ابزاری برای قوت این



این نظام است. در کشورهای آمریکایی - اروپایی کسی اگر دستشان به شما بخورد می‌توانید جنبش Me Too راه بیندازید ولی در ایران باید کلی ادله و مدرک داشته باشید تا ثابت کنید به شما تصدیق شده است.



تبدیل کردن حجاب از یک امر اخلاقی به یک امر قضایی، هنر انقلاب بوده است و حجاب به نمادی از یک نهاد تبدیل شده است! در ساختار مردسالارانه حق انتخاب پوشش از افراد گرفته می‌شود که نکند مردها اختیار از کف ندهند، درحالی‌که حتی در زمان پیامبر هم در مسئله حجاب به عرف رجوع می‌شد.

در جایی که نگاه به زنان صرفاً معطوف به اتاق خواب و رختخواب و لباس خواب باشد، زنان ابژه جنسی مردان هستند و در همین جامعه وقتی از عادت ماهیانه صحبت می‌شود، مسائل شرم زنان مطرح می‌شود.

اگر در یک جامعه و ساختار عادلانه باشی شما می‌توانی هم پدر باشی، هم مادر باشی و هم رشد کنی.

یک قانون همه‌جانبه وقتی که روی حجاب تاکید اکید دارد نباید درباره ازدواج کودکان زیر ۱۳ سال سکوت کند یا حتی زیر سن قانونی چرا وقتی که کسی تا به سن قانونی نرسیده باشد نمی‌تواند رأی بدهد ولی می‌تواند درباره ازدواج تصمیم بگیرد.

تنها در این جامعه خود زنها هستند که می‌توانند از سختی‌های تجربه ایست زناهای که داشته‌اند و مسائل و مشکلاتشان در جامعه مردسالار آگاه باشند.

